بسم الله الرحمن الرحیم

انا فتحنا لک فتحا مبینا ای خداوند فال بدان و اگاه باش که بشارت باد
ترا که درهای خیر و خرمی بر تو گشاده شده و هر مراد در دل داری بزودی روا و مراد دیگر
و جمعیت تو زیاده شود و از زمان و انبازان بسیار کاری خوبی و از جایی خبر
خوش بتو برسد و سفر بر تو نیکو باشد و امسال از سالهای دیگر بهتر باشد و از رنج و غم
خلاصی یابی و توکل بر خدا تعالی بکن و از نماز و طاعت تقصیر مکن تا امن
و از ترس و خوف ایمن گردی امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید که از این نیت که کرده
بمراد و مقصود برسی و از جانب بزرگان حرمت و عزت یابی و از بیماری و غم
و هر کم که در پیش داری بزودی ساخته گردد و از خرید و فروخت سود و فایده
و از صحبت بدان پرهیز کن و از خریدن چهار پا سود و فایده بر دشمن مظفر و منصور گردی

دانیال پیغمبر علیه السلام میفرماید که از خود را با هیچکس مگو و از بدان دور باش
تا تو را زیانی نرسد انشاء الله تعالی و نیز رحیم رحمة منه و رضوان و جنات
فیها نعیم مقیم ای خداوند فال بدان و اگاه باش طالع تو بسیار خوبست بشارت باد ترا
که تندرستی و صحت و سلامتی خواهی بود و ترا از زن و فرزند و خویشان مراد
پیدا شود و از خرید و فروخت منفعتی پیدا شود و هر ارادی که داری حاصل شود و از
بزرگان خرم و شادمان گردی و از دوستان جای خود گم شده بتو رسد
و اگر بیماری داری صحت یابد و اگر بنیاد کاری خواهی کردن با انبازی خواهی
کردن نهایت مبارک است هر چند با مردم نیکوئی میکنی در عوض با تو بدی میکنند و غم مخور
که خود پشیمان شوند و تو بر ایشان ظفر یابی امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید که
کردن بسیار خوبست و بر و که مال و غنیمت یابی و شکر خدا تعالی را بجا آور با جملگی مراد
حاصل شود و از کارها باید توبه کنی و نماز و طاعت بجا آور و صدقه بده که از همها و رنجها
خلاصی یابی دانیال پیغمبر علیه السلام میفرماید جایی که امید داری رزق حلال بتو رسد
و کار خیر از دست تو برآید که نام تو در عالم مشهور گردد و امید با تو بر کار ایشان ...

۱۱ج ای صاحب فال [illegible] باش و آگاه باش بدان که این فال [illegible] خیر [illegible] صبر تمام [illegible]

[illegible] کن [illegible] این بیت برگرد و از این بیت [illegible] کن قدر

[illegible] ایشان شوی و [illegible] شد و خود را نگاه دار و از زبان و گمان [illegible]

که زبان تو [illegible] و دل تو [illegible] و قصد تو [illegible] حاضر خود باش [illegible] و طاعت مشغول شوی

و قصد [illegible] از این قسم [illegible] هرگز [illegible] در کار [illegible] صبر کن

مطالعه [illegible] شود از [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام منقول است آنچه در دل داری [illegible] آورده

[illegible] توبه کن و [illegible] باطل می‌رود [illegible] جانب حق [illegible] و شکر [illegible] تعالی آورد

[illegible] مطالعه [illegible] چند روز [illegible] و دوم [illegible] تمام

کار [illegible] و احکام [illegible] که در این چند روز صبر کن و قرآن

بیش کن [illegible] از مطالعه [illegible] قل و لا تخف انک من الآمنین

فال [illegible] آگاه باش [illegible] که مطالعه آمده [illegible] و آنچه در دل [illegible]

و [illegible] غم مخور که زود [illegible] خلاص [illegible] نصیحت

[illegible] در دل [illegible] روزی [illegible] جمعیت [illegible] و از ترس

و خوف [illegible] و اگر عزم سفر [illegible] عجب [illegible] از [illegible] مبارک است

دارد [illegible] و صاحب [illegible] و از اسباب [illegible] قائم [illegible] و از خوف

[illegible] سکوت [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که دل [illegible]

راحت [illegible] کار [illegible] شود و از صورت خوب [illegible] دولت [illegible] شود و [illegible]

[illegible] و اسباب [illegible] منقول است که [illegible] در دل [illegible]

حاصل شود [illegible] و از [illegible] نعمت [illegible] دعا [illegible]

روزی [illegible] الطالب [illegible] و منع خوف [illegible]

شود ان شاء الله تعالی [illegible] رسید قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله

بدان و آگاه باش [illegible] مبارک [illegible] باید در این [illegible]

[illegible] نعمت [illegible] طلب [illegible] کار [illegible]

و [illegible] بسیار [illegible] و اندیشه که در دل داری به زودی حاصل شود و از [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] شود و از [illegible]

سفر [illegible] که در سفر داری به زودی [illegible] و از [illegible]

[illegible] ان شاء الله تعالی امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که این فال [illegible] مبارک است

به هر کار [illegible] در دل داری به زودی حاصل شود و از آنچه [illegible] غم مخور [illegible]

پیاپی و گم گرده و گریخته باز یابد ان شاء الله تعالی و دوات [illegible] منیر باید که از همنشینی جهولان نگاه دارد [illegible]

عموم [illegible] و در عبادات و طاعت تقصیر نکند با مراد برسد و [illegible] تعالی [illegible] منیر باید که قدم [illegible]

[illegible] و ازین غیبت که کرده برگردد که در فتح و نصرت بر تو گشاده شود [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] ان شاء الله تعالی [illegible] فاصبر کما صبر اولوا العزم [illegible] و در حال [illegible]

[illegible] صبر در [illegible] که [illegible] الصبر مفتاح الفرج [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] از [illegible]

که در دل [illegible] و نزاع [illegible]

[illegible] اطاعت [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق منیر باید [illegible]

تقصیر [illegible] منیر [illegible]

[illegible] ابدا [illegible]

[illegible] که [illegible]

آورده [illegible] و فی السموات والارض [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] و جمعیت [illegible]

اگر غیبت سفر داری [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق [illegible]

منیر باید که دل [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] منیر باید که امید [illegible] حاصل شود [illegible]

[illegible] فاستجبنا له و نجیناه من الغم [illegible]

[illegible]

[illegible] آری [illegible]

[illegible]

[illegible] امام جعفر صادق منیر باید که دل [illegible] تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] منیر باید که اگر [illegible]

مبارک [illegible]

[illegible] الله الذی [illegible] العظیم [illegible]

بر تو [illegible]

و اگر همه عالم دشمن تو شوند هیچ [illegible] و اگر عزیمت سفر داری [illegible]

[illegible] تعالی [illegible] تعظیم [illegible]

داری بمن که سعادت از فرزند و خویشان حاصل ... امام جعفر صادق ... میفرماید که ای صاحب فال

... تعالی ترا از فراخ روزی کند و روزی چند قناعت کن که راحت آمد و امیدی که در دل

داری زود حاصل شود و از غمی که ترا در سینه است خرم گردی و از ... و خوف خلاص ...

و در کارها ... ان شاء الله ... و انسال ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بکام رسید ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شوی و فال ... امام جعفر صادق ... میفرماید ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امام جعفر صادق ... میفرماید ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پا اسما الدین امنو کلم امر طلب بیار زرقا کم انجا و در فال ...ان و اکاه باشی که حق تعالی خیر جهان روزی تو

حاکم کردن و روزی عظیم در کار رب ... و طالب شکر خویش و ... بر ... از ... بر کان ...

حاکم ... دار ... خاطر تو ... که ... خاطر ... تو ... که دل ... ارادت ...

و طالع ... بشارت ...

زیادت شود ... امام جعفر صادق ... منقول است که ... همه محتاج تو شوند و از عالم غیب ...

پیدا شود ... از معاملات خرید و ... دارای ...

منقول ... گردد ... بر ... که ...

لاجرم غم مخور ... و ... مطلب تو ... بمراد

... که گردد و ... از ... خدای ...

... که در دل ... تو را ... اگر ... مطلب ...

باز گرد و از نیت ... که ... الفرج ... که ... تو ...

... و ... نیت ... بمراد ... شود ...

و ... که ... جعفر صادق ... منقول است ...

... عاقبت ... در ... دل ... شود ... از ... کار

... که ... کار ... از ... و ... از ...

... طالع ... و ... کارت ... و ...

و ... غم مخور که ... کارت پیدا شود و امروز ...

۸۱

می باید ... الله و ... که ... و اکاه باش ... گردد ... دار

... از طالع ... روز ... تو ... شود و از ... نیکو ...

روشنا ... و حالات ... در ... دل ... و ... از ... وقت ...

دار ... خوف ... از ... که ... اکر ... غم مخور ...

و از صورت خوب ... بشارت ... و ... دست ... آید و ... از ...

نیت ... امام جعفر صادق منقول ... که از ... و ... در ... دار

و از ... از ... منقول ... نیت ... تو ...

و ... چهار ... و مراد ... الف ... **ب ب ب ب** ... ان

والله ... خدا ... ان و اکاه باش ... که ... خیر ... آید ... و ...

از طالع ... روز ... روشنائی ... که ... با ... آوری ...

پیدا شود و از ... و ... که ...

و هر مراد که در دل ... امام جعفر صادق منقول ... که ... اکر ... مبارک

و از ... که ... حال ... و از ... کار ... و ... مبارک ...

از طالع ... خلاص شود و ... منقول ... که ... روز ... و ...

که ... و ... ان ... سید ... و ... الحمد ... که ... تو ...

... و ... که ... کار ... که ... در ...

تصدیق ... توکل ... از خدای ... کار تو ... وقت ... از ...

تو مقهور گردد و مسافر ... انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعل[کم]

بدان و آگاه باش ... [illegible] ... خدای تعالی در کلام مجید

[illegible]

... از طالع ... امام جعفر صادق ... می‌فرماید که توبه کن از کارهای حرام ...

[illegible]

[illegible]

... الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ... [illegible]

[illegible]

دیگر طالع از نحوست بیرون آید ... یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم ... [illegible]

[illegible]

... امام جعفر صادق ... [illegible]

... الصبر مفتاح الفرج ... [illegible]

روز دیگر طالع ... [illegible]

[illegible]

ا ج ج

[illegible] امام جعفر صادق ع میفرماید که در کار [illegible] امسال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برآید زنهار [illegible] امام جعفر صادق ع میفرماید که دل [illegible]

[illegible] میفرماید [illegible]

ان الله مع الصابرین [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق ع میفرماید که دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

ب د د [illegible] استخاره [illegible] حال [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق [illegible] منقولست [illegible]

[illegible]

[illegible] امام جعفر صادق [illegible]

[illegible]

س ج ج

س د و

س ج ب

د د

[illegible]

ب د ب [illegible] استخاره [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق [illegible] منقولست [illegible]

[illegible]

س د ج

س ا ج

[illegible]

[illegible]

در خوشم شود و خشم شود و خانه [illegible] و هر چند که زحل [illegible] خانه برادران و خواهران [illegible]
کار و بار برادری و خواهری در ایشان [illegible] شنیده‌اند و در [illegible] خانه فرزندان [illegible]
[illegible] خانه شوهر [illegible] که چهار شوهر [illegible]
شوهر [illegible] طالع [illegible]
خانه [illegible] اگر [illegible]
برادران [illegible] طالع [illegible]
و از چهار پایان [illegible]
انشاء الله تعالی آمده که بطلمیوس و حکما [illegible] که در طالع او سه وجه دلو اگر بوجه اول
آمده باشد زحل است [illegible] و اگر بوجه دوم آمده مشتری [illegible] سفید
گوش [illegible] و اگر بوجه سیوم آمده مریخ [illegible] سرخ و سفید [illegible]
[illegible] باشد و طالع [illegible]
والله اعلم [illegible] برادران و خواهران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چنین [illegible] مسئله جالینوس و حکما [illegible] آورده‌اند [illegible]
اگر بوجه اول آمده [illegible] سرخ و سفید و فراخ [illegible]
گندم گون یا سبز رنگ [illegible] و اگر بوجه دوم آمده [illegible]
گوی [illegible] و اگر بوجه سیوم آمده [illegible] عطارد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از دو جنس سینه خانه برادران و خواهران [illegible] والله اعلم [illegible] خانه [illegible]
اما [illegible] فرزندان [illegible]
در [illegible] شوهران [illegible]
روز پنجشنبه [illegible] مبارک است [illegible]
سلطنت [illegible]
و از روزها روز دوشنبه [illegible]
[illegible] جالینوس و حکما گفته‌اند که میزان خانه [illegible] روز مبارک [illegible] انشاء الله تعالی
و نیکو منظر [illegible] و اگر بوجه دوم آمده [illegible]
و اگر بوجه سیوم آمده مشتری [illegible] سرخ و سفید [illegible]
[illegible] خشم [illegible]

الحمد لله جاعل السموات والارض وجعل الظلمات ... [illegible] بمراد [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] و در این [illegible] بر [illegible] حاجت [illegible]

و در خت [illegible] مبارک [illegible] اگر [illegible] کار [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید که اگر [illegible]

خواهی [illegible] مبارک [illegible] و امسال [illegible] و امسال نعیم علی [illegible] میفرماید [illegible]

بر تو مبارک [illegible] مقصود [illegible] ان شاء الله تعالی فاصبر ان وعد الله حق [illegible] این فال [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید [illegible]

[illegible] و مدت [illegible] و هیچ رونق [illegible]

[illegible] خلاص [illegible] و اتبع علیکم نعمه ظاهره و باطنه [illegible] فال [illegible]

[illegible] کار [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید که اگر [illegible]

[illegible] دانیال [illegible] میفرماید که [illegible]

[illegible] میفرماید که امسال [illegible] از سالها [illegible]

[illegible] ان شاء الله تعالی نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین یا الله یا محمد یا علی [illegible]

[illegible] در راحت و سعادت [illegible] امام [illegible]

[illegible] امسال [illegible] امام جعفر صادق [illegible]

[illegible] دانیال [illegible] میفرماید که [illegible]

[illegible] فمالهم [illegible] فال [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] دانیال [illegible] میفرماید که [illegible]

[illegible] بمراد [illegible] و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین [illegible] فال [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید که این فال [illegible]

[illegible] دانیال [illegible] میفرماید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برد و مراد [illegible] الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین محمد وعترته الطاهرین اما بعد
چنین گوید افقر عباد الله محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما که این رساله‌ایست
در بیان آنچه از احادیث معتبره اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین
معلوم میشود از سعادت و نحوست ایام هفته و ماه و جهت ارتکاب اشغال و اعمال
خود جدا جدا مرقوم میگردد تا آنکه جمعی از خلص شیعیان که در جمیع امور متابعت
پیشوایان دین را لازم میدانند باین رساله رجوع نموده محتاج باختیارات
ساعات نجومیه که بحسب شرع مذموم است نباشد و علی الله التوکل و هو

حسبی ونعم الوکیل **فصل اول** در اختیار ایام ماه است علی ابن طاووس علیه الرحمة
وغیر آن از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه
روایت کرده اند که روز اول حضرت آدم در آن روز مخلوق گردیده و روز مبارکیست
از برای طلب حوایج و از برای رفتن نزد پادشاهان و طلب علم و زن
خواستن و سفر کردن و خرید و فروخت و گرفتن چهارپایان و اگر بنده
یا حیوانی درین روز گم شود تا هشت روز بدست می آید و هر که درین روز
بیمار شود بزودی شفا یابد و فرزندی که درین روز متولد شود بخشنده
و فراخ روزی و بابرکت باشد و بروایت دیگر این روز شادی و سرور است
و برای حوایج و مطالب نزد سلاطین و امرا روید و منجمان بگویند که
حوایج بر آورده میشود بتوفیق حق تعالی و هر چه درین روز گم شود بزودی پیدا
شود و برای همه کار خوبست خصوصا زراعت کردن و درخت
نشانیدن و عمارت بنا کردن و سفر کردن و خرید و فروخت و روز دویم
حضرت حوا مخلوق شده است و شایسته است برای زن خواستن

روز اختیار کزینی نکن و نظر پادشاهان مرو روز ششم روزیست که شایسته است
برای بر آوردن حاجات و زن خواستن و هر که سفر کند درین روز
در دریا یا در صحرا بازگردد بسوی اهلش با آنچه خواهد و دوست دارد و نیز نیکست
از برای خریدن چهارپایان و هر حیوانی و بنده که درین روز گم شود برودی
پیدا شود و هر طفلی که درین روز متولد شود نیکو تربیت یابد و از آفتها بسلامت باشد
و در روایت دیگر از آنحضرت منقولست که شایسته است برای شکار کردن
و طلب معاشش و هر حاجتی و در روایت سلمان وارد شده است
که خوابی که درین روز دیده شود بعد از یکروز یا دو روز تعبیرش ظاهر شود روز هفتم
برای همه کارها شایسته است و هر که درین روز شروع مشق و کتابت نماید
به نیکی بکمال رساند و هر که ابتدا کند درین روز بعمارت یا بعروسی عاقبتش نیکو باشد
و هر طفلی که درین روز متولد شود تربیتش نیکو باشد و روزیش فراخ باشد و در حدیث
دیگر چنانست که شایسته است برای شکار کردن و طلب روزی و درخت
کشتن و زراعت کردن و تخم افکندن و نزد پادشاهان رفتن و سفر کردن

روز هشتم شایسته است برای هر حاجتی از خریدن و فروختن و شکار کردن
و هر که درین روز نزد پادشاهی برود حاجتش بر آورده شود و مکروه است
درین روز بدریا نشستن و سفر خشکی کردن و بجنگ رفتن و هر طفلی که
متولد شود ولادتش شایسته باشد و هر که بگریزد در اول طلب نتوان یافت
مگر بتعب بسیار و هر که راه گم کند درین روز راه نیابد مگر بمشقت و هر که
درین روز بیمار شود تعب بسیار بکشد و در روایت دیگر آنکه شایسته است
برای همه کاری مگر سفر کردن و هر که بیمار شود بزودی عافیت یابد سلمان
رضی الله عنه روایت کرده است که برای هر کاری شایسته است روز نهم
روز نیکوئی است و از اول تا آخر روز مبارک است برای هر امری که اراده نمایی
پس ابتدای کارها در آن بکن و درخت بکار و هر که درین روز با دشمن جنگ کند
غالب آید و هر که درین روز سفر کند مال او را روزی شود و خیر ببیند
و هر که درین روز از دشمن بگریزد نجات یابد و هر که بیمار شود بیماریش
سنگین شود و هر که گم شود بزودی پیدا شود و هر فرزندی که درین روز متولد شود

و دیگر آنکه درخت بنشاند و زراعت بکند

شایسته باشد و در همه حال توفیق یابد و در روایت دیگر فرزند فراخ روزی
باشد و بروایت دیگر کسی که بیمار شود عافیت یابد و بروایت سلمان خوابی
که درین روز دیده شود اثرش در آن روز ظاهر گردد روز دهم حضرت نوح ع درین
روز متولد شده است هر طفلی که درین روز متولد شود بسیار بهره عمر شود و فراخ
روزی باشد و نیکست برای خرید و فروخت و سفر کردن و گمشده درین روز
یافت شود و گریخته زود بدست آید و به بند افتد و هر که درین روز بیمار شود شفا او را
البته که وصیت کند و در حدیث دیگر برای تخم کردن و زراعت نمودن
و سلف خریدن نیکوست و بروایت دیگر برای همه کارها خوبست بغیر از رفتن
بنظر پادشاهان و هر که درین روز بیمار شود عافیت یابد و بروایت سلمان
خوابی که درین روز دیده شود تا مدت زود بظهور آید روز یازدهم حضرت شیث ع
درین روز متولد شده است و شایسته است برای ابتدای کارها و خرید
و فروخت و سفر کردن و باید که احتراز نماید از رفتن بنزد پادشاهان
و هر که درین روز بگریزد بزودی بازگردد از روی اطاعت و هر که بیمار

امید هست که زود شفا یابد و هر طفلی که درین روز متولد شود به نیکی زندگانی
کند ولیکن بیشتر دنیا انکه پریشان شود و از پادشاهی بگریزد و در روایت دیگر
هرگز پریشان نشود و بروایت سلمان خوابی که به بیند تا پیش روز
اثرش بظهور آید روز دوازدهم روزی شایسته است برای دکان خواستن
و دکان گشودن و شریک شدن و بدریا سفر کردن و درین روز
بواسطه میان دو کس تا شود و بیمار امید شفا دارد و هیبت و فرزندی که متولد
شود درازی عمر یابد و در روایت دیگر گمگشته بدست آید و فرزند بسیار
عمر کند و پریشان نشود و بروایت دیگر برای همه حاجت خوبست و در اول
روز بنظر پادشاهان برود و در آخر روز مرود روز سیزدهم روز نحسی است پرهیز از آن روز
از همه کار خصوصا منازعه کردن و بنظر پادشاهان و امرا رفتن و روغن بسر مالیدن
و سر تراشیدن و هر کاری و هر که بگریزد در راه دست بیابند و هر که بیمار شود
تعب افتد و فرزندی که متولد شود چندان زندگانی نکند و در روایت سلمان خوابی
که به بیند تا نه روز بعمل آید روز چهاردهم نیکست برای هر کاری و هر فرزندی که متولد

ظالم باشد و نیکست برای طلب علم و خرید و فروخت و سفر کردن
و قرض گرفتن نه بد بر پادشاه نشستن و گر بجنبه بدست آید و بیمار صحت یابد انشاء الله
و تعالی و در روایت دیگر فرزندی که متولد شود عمرش دراز باشد و بطلب علم
راغب باشد و در آخر عمر مالش فراوان گردد و بروایت دیگر پسندیده است
در این روز دیدن اشراف و علما و طلب حوائج و بروایت سلمان نیک است برای
سر از خیری و برای دیدن پادشاهان و فرزندی که بهم رسد خوش نویس
و دانا گردد و خوابی که دیده شود بعد از بیست و شش روز بعمل آید روز پانزدهم
نیکست برای همه امور مگر قرض دادن و قرض گرفتن و کسی که در این روز بیمار
شود بزودی صحت یابد و کسی که بگریزد بزودی بدست آید و فرزندی متولد
شود لال باشد یا در زبانش عیبی باشد و بروایت دیگر شایسته است برای
هر عمل و هر حاجت و بروایت سلمان خواب بعد از سه روز اثرش ظاهر شود
روز نحسی است در وی هیچ کار خوب نیست مگر عمارت بنا کردن
و پی گذاشتن و هرکه سفر کند در این روز هلاک شود و هرکه بگریزد زودی

برگردد و هرکه راه گم کند سالم ماند و هرکه بیمار شود بزودی شفا یابد و فرزندی
که متولد شود پس از زوال دیوانه باشد و اگر بعد از زوال متولد شود حالش
نیکو باشد و بروایت دیگر بسیار نحس و مذموم است پس هیچ حاجت
در آن طلب مکنید و سفر مکنید و تصدق بسیار کنید و فرزندی که متولد شود در آن روز
دیوانه شود و هرکه در آن روز بیمار شود تلف گردد و تا توانید متوجه کاری مشوید
و بروایت سلمان خواب بعد از دو روز اثرش ظاهر شود روز هفدهم
روز میانه است پرهیز در آن روز از منازعه کردن و قرض دادن
و قرض گرفتن پس هرکه قرض بدهد باز نه بیند و هرکه قرض بگیرد پس ندهد
و فرزندی که در این روز متولد شود حالش نیکو باشد و در روایت دیگر
برای دیگر روز گرانیست در آن روز حاجتی طلب مکنید و روایت دیگر برای
هر کار شایسته است خصوصا تزویج و خرید و فروخت و زراعت و تجارت
و نظر سلاطین و اول توی است و در روایت دیگر وارد شده است که
حجامت در هفدهم ماه موجب شفاست روز هجدهم روز مبارکیست و برای کار

نیکست از خریدن و فروختن و زراعت و سفر و تزویج و طلب حوایج و کسی
که با دشمن خصمی کند بر او غالب آید و اگر مالی بقرض دهد با او برگردد و بیمار
شفا یابد و فرزند حالش نیکو باشد روز نوزدهم ۱۹ روز مبارکیست و دران حضرت
اسحق ع متولد شده و شایسته است برای سفر و طلب روزی و سعی
در کارها و آموختن علم و بد است برای بنده و چهارپا خریدن و کشتن
و گریخته بعد از پانزده روز برگردد و فرزندی که متولد شود دراین روز
توفیق خیرات بیابد و بابرکت باشد و بروایت دیگر اگر با کسی خصمی
کند بر او ظفر یابد بقدرت حق تعالی و برای هر کار شایسته است و
میانه است و نیکوست برای سفر کردن و برآوردن حاجتها و بنا
کردن بناها و درست کردن درختان و گرفتن چهارپایان و کسی
گریزد دراست بر او دست یافتن و کسی که راه گم کند خوف هلاک
بر او هست و کسی که بیمار شود بیماریش صعب گذرد و فرزندی که بوجود آید
با مشقت زندگانی کند و بروایت دیگر روز نیکی است و برای هر کار نیکست

خصوصا

خصوصا سفر و طلب حوایج و عمارت و تزویج و درخت کشتن و نزد
پادشاهان رفتن روز بیست و یکم ۲۱ روز نحسی است و بسیار بد است و در روز رفتن
خونهاست پس دران حاجتی طلب مکن و از هر سفر در آن روز از پادشاهان
و کسی که سفر کند خوف هلاک بر او هست و فرزندی که بهم رسد در آن روز
فقیر و پریشان باشد و بد و بروایت دیگر روز نحسی است و همین روز برای
کشتن حیوانات نیکست روز بیست و دوم ۲۲ شایسته است برای برآوردن
حاجتها و بیع و شرا و رفتن نزد پادشاهان و تصدق دراین روز مقبول است
و ثوابش مضاعف است و بیمار بزودی شفا یابد و مسافر بعافیت برگردد
و در روایت دیگر روز سبکی است و برای همه کار نیکست و بروایت
دیگر هر فرزندی که دراین روز متولد شود مبارک و محبوب القلوب باشد
و هر که نزد پادشاه رود بمطلب رسد و خوشنود برگردد روز بیست و سوم
دراین روز حضرت یوسف ع متولد شده است و نیکست است برای
هر کار خصوصا طلب حوایج و تجارت و زن خواستن و نزد سلاطین

رفتن و هر کس که در این روز سفر کند غنیمت یابد و خیر بسیار ببیند و فرزندی
که در این روز متولد شود نیکو تربیت یابد و مبارک و شایسته باشد روز بیست و چهارم
روز نحسی بسیار بد است و فرعون در این روز بوجود آمده است پس هیچ کاری
در این روز اراده مکن و فرزندی که در این روز متولد شود در روزگار تنگی
گذراند و توفیق خیری نیابد و در آخر عمر یا کشته شود و یا غرق شود و هر که در این
روز بیمار شود بیماریش بطول انجامد و بروایت دیگر هر که سفر کند در این
سفر بمیرد روز بیست و پنجم ۲۵ روز نحسی است پس خود را در آن روز حفظ کن و به
کاری مرو که در این روز حق تعالی اهل مصر را با فرعون به آیات عذاب
خود مبتلا گردانید و بیمار حالش بد باشد و هر که در این روز سفر کند
خطر یابد و فرزندی که در این روز ظهور آید مبارک و فراخ روزی و نیکو
باشد اما ببلای سختی مبتلا میشود و آخر نجات می یابد و در روایت دیگر
هر که در این روز بیمار شود تا آخر روز بهوش نیاید و بروایت سلمان این
روز پناه بخدا ببرید بدعا و نماز و اعمال خیر روز بیست و ششم ۲۶ شایسته است برای

بکار آورید

سفر و هر امری اراده کرده شود مگر زن خواستن که هر که در این روز تزویج نماید بین
میان او و زوجه اش جدائی افتد زیرا که در این روز دریا شکافته شد برای حضرت موسی
و اگر از سفر برگردی در این روز به تنگی خود داخل شوی و بیمار در این روز حالش
بد باشد و فرزندی که بوجود آید عمرش دراز باشد و بروایت دیگر هر که مسافر شود در این روز
سودی نبیند و شاید برنگردد و تصدق بسیار بکنید در این روز که فوایدش بسیار است
برای همه کارها نیک است و فرزندی که در این روز متولد شود خوش روی و طویل
العمر و با خیر فراوان و محبوب دلهای مردمان باشد و بروایت دیگر برای
سفر بسیار نحس است و بروایت دیگر برای عمارت و زراعت و خرید و فروخت و قرض
مجلس پادشاهان و سعی در حوایج نیک است روز بیست و هشتم نیک است برای هر کاری
خصوصا سفر کردن و در این روز حضرت یعقوب ع متولد شد و پس فرزندی
که در این روز متولد شود روزی فراوان یابد و محبوب هر دم باشد و احسان کننده
بسوی اهل خود و لیکن غمهای عظیم باو برسد و در آخر عمر بمرض عظیم یا ضعف چشم مبتلا
گردد و بروایت سلمان خواب در همان روز اثرش ظاهر گردد روز بیست و نهم ۲۹ برای جمیع

روز بیست و هفتم ۲۷

کاریها خوبست و فرزندی که دراین روز بوجود آید بد با ربا شد و هر که دراین روز
سفر کند مال بسیار یابد و هر که بیمار شود زود صحت یابد و دراین روز وصیت
نامه ننویسند و بروایت دیگر برای همه کس خوبست مگر برای کاتبان که باید
متوجه کاری نشوند خصوصا سفری و گریخته و دراین روز زود بر گردد و گم شده
این روز زود بدست آید و در روایت دیگر شایسته است برای همه کار
خصوصا ملاقات پادشاهان و دیدن برادران و دوستان و بروایت سلمان
حوائجی که دراین روز دین شود در همین روز اثرش ظاهر گردد و در [illegible] نیک است برای
فروختن و خریدن و تزویج کردن و فرزندی که دراین روز بوجود آید دیدار
و مبارک و راست گو و وفادار و عالی شان و جلیل القدر باشد و هر که گریزد
زود بدست آید و هر که چیزی گم کند بیابد و هر که مالی قرض کند بزودی باز دهد
و بروایت دیگر روزیست که حضرت اسمعیل پسر حضرت ابراهیم ع در این روز
متولد شده است و برای سرکار خصوصا درخت نشاندن و زراعت
و عمارت کهن و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که ترک مکن حجامت را

در هفتم حزیران رومی و اگر کسی در چهاردهم البته بکن فصد و حجامت ایام هفته است مبارکترین
روزها و بهترین عیدهاست و سنت است دران روز بحمام رفتن
و سر تراشیدن و ناخن و شارب گرفتن و پیش از زوال بجهت نماز سفر
کردن خوب نیست و بعد از نماز سفر کردن مبارکست و حجامت کردن در بعضی
احادیث واقع شده است که نباید کرد زیرا که دران روز ساعتی هست که در انساعت
اگر حجامت واقع شود هلاک میشود و در روایتی نهی واقع شده است که از حجامت در وقت
زوال و در چند حدیث دیگر واقع شده است که قصور ندارد مطلقا و در حدیث معتبر
از حضرت موسی ابن جعفر ع منقولست که هر کاه کسی در شب یا روز زیادتی خون
در خود بیابد آیة الکرسی بخوان و حجامت بکن و در حدیث است که حضرت رسول
[illegible] میشد که از بیرون باندرون خانه نقل میفرمودند در روز جمعه و در حدیث
دیگر آنکه در وقتی که هوا گرم میشد باز در روز جمعه نقل به بیرون میفرمودند و در بعضی
روایات وارد شده است که نوره کشیدن در روز جمعه مورث پیسی است
و در چند روایت تجویز واقع شده است بلکه بعضی از روایات دلالت

برای استحباب میکند و در روایت معتبر وارد است که روز جمعه روز خواستگاری
و نکاح کردنست و مستحب است موی سر و ریش را شانه کردن و بوی
خوش کردن و جامه نو و جامهای پاکیزه پوشیدن و میوه تازه بخانه
آوردن و سر را بسدر و خطمی شستن و برای سایر کارها مبارکست و روز شنبه
روز مبارکیست و حضرت رسول صلعم فرموده که خدا تعالی مبارک گردانیده است
برای امت من در بامداد روز شنبه و پنجشنبه و برای جمع کارها خوبست
خصوصا سفر کردن که در حدیث معتبر وارد شده است که اگر سنگی
از سنگی در غلطد در روز شنبه البته حق تعالی آنرا بجای خود برمیگرداند
و گرفتن و شارب در روز شنبه و پنجشنبه بگیرد از درد دندان و درد چشم
عافیت یابد و در روایتی وارد شده است که حجامت کردن در روز شنبه
مورث ضعف است و روز یکشنبه میانه است برای اکثر کارها و موافق حدیث
معتبر حجامت کردن در طرف عصر روز یکشنبه بسیار نافع است و در حدیث
دیگر وارد است که برای عمارت بنا کردن و عروسی کردن خوبست روز دوشنبه

نحس ترین روزهاست و در ایام سال روز عاشورا از همه روزها بدتر است و در
ایام هفته روز دوشنبه بدتر و روز منحوست چه بنی امیه که ایشان این عید کردند
در آن روز بسبب شهادت حضرت امام حسین ع و در این روز حضرت رسول خدا صلعم
از دنیا مفارقت نمود برای هیچ کار مبارک نیست و در بعضی روایات وارد
شده است که در طرف عصر حجامت کردن خوبست و در بعضی روایات مطلق
وارد شده است که خوب نیست و در احادیث بسیار نهی واقع شده است
از سفر کردن و در این روز پی مهمی و حاجتی رفتن خوب نیست و در حدیث معتبر
از حضرت امام علی نقی ع منقولست که هر که خواهد که خدا او را از شر روز دوشنبه
نگاه دارد در رکعت اول نماز صبح روز دوشنبه سوره هل اتی علی الانسان بخواند
و روز سه شنبه میانه است برای اکثر کارها و در حدیث وارد شده است که سفر کن در روز سه شنبه
که در این روز خداوند عالمیان آهن را برای حضرت داود ع نرم کرد و در روایتی
از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که در روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم
یا بیست و یکم ماه حجامت کند شفا یابد از دردهای سال و در حدیث

دیگر وارد شده است که در روز سه شنبه ساعتی هست که اگر حجامت در آن ساعت
اتفاق افتد خون نمی ایستد تا او را هلاک کند و در حدیث معتبر وارد است که هر
حاجتی را دو شوار شود آنرا طلب نماید در روز سه شنبه و در حدیث دیگر وارد
شده است که ناخن بگیرید در روز سه شنبه و در روایت دیگر وارد است
که روز نحس است و خون گرفتن روز چهار شنبه روز نحس است و برای اکثر کارها
شایسته نیست و نهی واقع شده است از حجامت کردن و نوره کشیدن
و سفر کردن در این روز خوب نیست و در بعضی روایات تجویز حجامت
در سفر وارد شده است و اگر حجامت ضرور شود بهتر آنست که در آخر روز
واقع سازند چنانچه در بعضی احادیث واقع شده است و در حدیثی نهی واقع شده
از حجامت در روز چهارشنبه هرگاه ماه در عقرب باشد و در روایت معتبر
وارد شده است که بحمام بروید در روز چهارشنبه و در حدیث دیگر وارد است
که روز خوردن مسهل و حجامت است روز پنجشنبه روز مبارکیست و برای جمیع کارها
خصوصا حجامت کردن موافق احادیث بسیار و بهتر آنست که پیش از زوال

واقع

سزد واقع شود برای ناخن گرفتن خوبست و بهتر آنست که یک ناخن را از برای جمعه
بگذارد و در روایتی دیگر وارد شده است که حضرت رسول صلعم چون هوا
گرم میشد از بیرون نقل سفر مینمود در روز پنجشنبه و در حدیثی وارد است
که هر که در پنجشنبه آخر ماه در اول روز پنجشنبه حجامت کند درد از بدنش منقطع شود
و در روایت دیگر وارد شده است که روز پنجشنبه روز داخل شدن بر امرا
و بر آوردن حاجتهاست و بدانکه سفر کردن و تزویج کردن در قمر در عقرب
کراهیتی دارد و روزهایی که در ماه مذکور شد که نحوست دارد و اگر در ماه فرس
قدیم هم اینها را رعایت نمایند بهتر است زیرا که ظاهر بعضی احادیث
بران دلالتی دارد و اگر روزهای ماه و روزهای هفته در سعادت و نحوست
با یکدیگر معارض شوند و ضرور باشد اختیار کردن رعایت کردن
نیکی و بدی ایام هفته اولی است زیرا که احادیث آنها معتبر تر است
در بیان والله یعلم مقصد ستیم امری چند که موجب رفع نحوست ایام و ساعات میشود
بدانکه بدانکه توکل و تفویض و اعتماد بر جناب مقدس الهی نمودن در جمیع امور

واستمداد از حضرت ائمه معصومین صلوات نمودن هر نحوستی را بسعادت مبدل
میگرداند و توسل بآیات کریمهٔ قرآن و دعا و تصدق تدارک هر یک از اینها را میکنند
چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که آیة الکرسی بخوان و هر روز که خواهی حجامت
بکن و تصدق بکن و هر گاه که خواهی سفر بکن و در احادیث بسیار وارد شده است
که تصدق و دعا رد میکند بلاهای مبرم را و در حدیث معتبر از سهل ابن یعقوب
منقولست که گفت که بخدمت حضرت امام علی نقی رفتم و حدیثی که از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست در باب اختیارات روزها بر آنحضرت عرض کردم
و تصحیح نمودم پس گفتم در اکثر روزها چیزی چند هست که مانع رفتن مطلب حوایج است
و بسیار است که ما را ضرر و میشود در این روزها حرکت کردن و متوجه مطالب شان
و حضرت فرمود که یا سهیل ولایت و محبت ما اهل بیت نگاه دارنده و حافظ شیعیان است
از جمیع بلاها اگر با ولایت ما بکوهها یا دریاها یا صحراها و بیابانها در میان حیوانات
درنده یا دشمنان جن و انس بروند هر آینه ایمن اند از شر ایشان به برکت ولایت ما
پس اعتماد کن بر خدا و خالص گردان ولایت خود را از برای ما و بهر جانب که خواهی متوجه شو

و چون صبح کنی سه مرتبه این دعا بخوان بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اصبحت
معتصماً بذمامک المنیع الذی لا یطاول و لا یحاول من شر کل طارق و غاشم
من سائر من خلقت و ما خلقت من خلقک الصامت و الناطق فی جنة
من کل مخوف بلباس سابغة ولاء اهل بیت نبیک محتجباً من کل
قاصد لی الی اذیة بجدار حصین الاخلاص فی الاعتراف بحقهم
و التمسک بحبلهم جمیعاً موقناً ان الحق لهم و معهم و فیهم و بهم اوالی
من والوا و اجانب من جانبوا فصل علی محمد و آله و اعذنی
اللهم بهم من شر کل ما اتقیه یا عظیم حجزت الاعادی عنی ببدیع السموات
و الارض انا جعلنا من بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً فاغشیناهم
فهم لا یبصرون و در شام نیز سه مرتبه این دعا را بخوان پس در امان
خواهی بود از هر چه حذر مینمایی از آن و در قلعهٔ حفظ و حمایت الهی خواهی
بود از آنچه از آن میترسی و اگر در روز نحسی خواهی که کاری بروی پیش
از متوجه شدن سوره حمد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق

وآیة الکرسی و انا انزلناه فی لیلة القدر بخوان و این آیات از سورهٔ آل عمران بخوان
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب
الذین یذکرون الله قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض
ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل النار
فقد اخزیته وما للظالمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان
ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا
مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف
المیعاد و پس این دعا را بخوان اللهم بک یصول الصائل وبقدرتک یطول
الطائل ولا حول لکل ذی حول الا بک ولا قوة یمتاز بها ذو قوة الا منک
بصفوتک من خلقک وخیرتک من بریتک محمد نبیک وعترته وسلالته علیه وعلیهم
السلام صل الله علیه وعلیهم اجمعین واکفنی شر هذا الیوم وضره وارزقنی خیره
ویمنه واقض لی فی متصرفاتی بحسن العافیة ببلوغ المحبة والظفر بالامنیة وکفایة
الطاغیة الغویة وکل ذی قدرة لی علی اذیة حتی اکون فی جنة وعصمة من کل بلاء
ونقمة وابدلنی من المخاوف فیه امناً ومن العوائق فیه یسراً حتی لا یصدنی صاد

عن المراد ولا تحل بی طارق من اذی العباد انک علی کل شیء قدیر والامور الیک
تصیر یا من لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر و از حضرت امام محمد جواد علیه السلام منقول است
که چون ماه نو درآید در روز اول دو رکعت نماز بکن و در رکعت اول بعد از حمد سی بار
نوبت قل هو الله احد بخوانی و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قدر بخوان سی بار پس صدقه
بکن و سلامتی تمام ماه را از خدای خود بخر

باب ترجمه

در ترجمه حدیث شریف است که مشتمل است
بر احکام خسوف و کسوف و حوادث هر سال شیخ بزرگوار قطب الدین راوندی
در کتاب قصص الانبیا روایت کرده است بسند خود از شیخ صدوق
محمد ابن بابویه قمی و سند را متصل گردانیده بحضرت دانیال علیه السلام نوشته است
که هرگاه اول محرم روز شنبه باشد در آن سال زمستان بسیار سرد باشد و باد
در آن بسیار باشد و یخ فراوان باشد و گندم گران باشد و طاعون و مرگ کودکان
بسیار باشد و تب بسیار بهم رسد و عسل کم باشد و دمبلان بسیار باشد
و زراعتها از آفت بسلامت باشد و بعضی درختان میوه و انگور آفت رسد
و ارزانی باشد و در روم طاعون باشد و عرب با ایشان جنگ کنند و اسیر و غنیمت

بسیار از ایشان بدست عرب درآید و پادشاه را در جمیع مواضع غلبه باشد
بمشیت حق تعالی و بروایتی دیگر مرگ در میان چهارپایان بهم
رسد و اسپان را قولنج عارض شود و در مردمان درد گلو و زکام و چشم
و دردها بسیار باشد و در آنسال ترک تاجیک و غارت بسیار باشد
و در هر بلد مرگ پیران و زنان بسیار باشد خصوصا در عراق و بغداد
و اطراف آن و در روم مرگ بسیار باشد و میان عرب و روم کارزار
افتد و عرب بر روم غالب آید و نعمت و امنیت در بابل بوده باشد و در بحرین
و نواحی آن اختلاف بسیار در میان مردم پدید آید و قحط و غلا در میان
ایشان بهم رسد و از عرب ترسان باشند و عمال ایشان بر ایشان تعدی
کنند و گیاه در مراعی عرب فراوان باشد در آخر سال و بر پادشاه جمعی
خروج کنند و بر ایشان غالب آید و در آنسال وبها و آبله و گرسنگی بسیار
باشد و مرغان بسیار باشند و روغن و گوشت و عسل و پنبه و کتان
گران باشد و خرما در درخت فاسد گردد و انگور و میوه در بلاد همدان

و فارس نیکو باشد و درختان بلاد روم و بصره و اطراف آن آفت برسد و میوه در اکثر
بلادها گران باشد و کنجد بسیار باشد و در زمستان باران بسیار و در زراعت
بسیار باشد و اندک آفتی بآنها برسد و ظروف مس و اشباه آن گران باشد
و پشم و مو گران باشد و فرخ خانگی کم باشد و مرغان شکاری بسیار بمیرند و در
بلاد یمن اختلاف عظیم ظاهر گردد و شاید که بنهب و غارت منتهی گردد و شاید که یکی از
آفتاب و ماه منخسف گردد و شهب بسیار باور سد بگاه و آن خون بسیار ریخته
شود و گویند که چنین سال نحست و قابیل هابیل را در چنین سال کشت و آخرش
نیکست و هر سال که اول محرم روز یکشنبه باشد زمستان نیکو گذرد و باران بسیار آید
و بعضی از درختان و زراعتها آفت برسد و دردهای مختلف و مرگهای صعب شایع
گردد و عساکر کم تعمل آید و در هوا اثر طاعون و وبا بهم رسد و در آخر سال [illegible] گرانی
و نهب حادث شود و در آخر سال پادشاه را غلبه روی دهد و بروایت دیگر در این
سال زمستان سرد و تابستان معتدل گذرد و میوه و حبوبات و زراعات
در اکثر بلاد عراق نیکو باشد [illegible] میوه‌های بحرین و احسا و قطیف و حوالی آنها برسد

و در بلاد مشرق و بلاد جبل ارزانی باشد و گوسفند و شتر بسیار بمیرند و گیاه در صحراها
بسیار باشد و در شتران دیوانگی و مستی بهم رسد و آبله برای کودکان بسیار
باشد و زائیدن زنان دشوار باشد و در بیگاه ان درد بسیار مردم را عارض
شود و در آخر سال گرانی بهم رسد بسبب اختلاف سلاطین در غیر بلاد یمن و بلاد
هند اطفال بسیار بمیرند و جو و روغن بسیار باشد و اختلاف و جنگها
میان پادشاهان شود و دروغ و اختلاف میان عامه ناس بسیار باشد
و کارزار میان عرب و عجم واقع شود و میان عامه ناس و خویشان
ایشان فتنها حادث گردد و در شام حروب و فتنها بدید آید و حاکم بعضی
از اهل فساد را بقتل رساند و در زمین جبل که همدان و نواحی آن باشد کشش
بسیار شود و مرد جلیل القدری از ایشان کشته شود و پادشاه بابل بر مردم
مستولی شود و از بعضی از وزرای ملوک اختلاف ظاهر شود و بر
پادشاه بشورد و بگریزد یا کشته شود و گروهی بر پادشاه طغیان کنند
و مغلوب گردند و کوکبی در آسمان ظاهر گردد از ناحیه مشرق که دو دنبال

داشته

داشته باشد و این سبب حدوث قتل و غارت و گرانی گردد و باین
علامت فساد بسیار شود و مرد صاحب شانی کشته شود و دوان ستاره
علامت وزیدن بادهای سخت و فور امراض و بسیاری دزدان در دریا و صحرا
گردد و عسل گران شود و حاجیان را غارت کنند و تمام ماه یا بعضی از آن منخسف
شود و هر سال که اول محرم روز دوشنبه باشد زمستان نیکو گذرد و تابستان
گرم باشد و باران در وقتش بسیار ببارد و گاو و گوسفند بسیار بوجود آید
و عسل بسیار باشد و نرخ خوردنیها در بلاد جبل یعنی شهرهائی که در میان آذربایجان
و عراق عرب و خوزستان و فارس است و بعضی گویند یعنی همدان و حوالی
ان نازل باشد و میوه بسیار باشد و زنان بسیار بمیرند و در آخر سال
عجمی بر پادشاه خروج کند در نواحی مشرق و بعضی از فارس غم و دلگیری
برسد و زکام در بلاد جبل بسیار باشد و بروایت دیگر در آن سال آب
فراوان باشد و شیر حیوانات بسیار باشد و باران بسیار ببارد
و حبوب بسیار باشد خصوصا عدس و ماش و باقلا و نرخها از آن غله

فراوان باشد خصوصا در فارس و همدان و ارزن و زرت در هند و فرنک بسیار
باشد سیب و نزد و آلو و سایر میوه‌ها در بلاد فارس و بصره و شام نیک بعمل آید
و خربزه و خیار در ولایت مشرق و عمان نیکو باشد و در آن سال خرما و میوه‌ها و گوشت
و روغن فراوان باشد ولیکن زر در میان مردم کم باشد و در بلاد مشرق و اطراف
هند و اسکندریه مرگ بسیار باشد و مرض سودا و دیوانگی بسیار باشد و در
زمستان زفاف و تزویج زنان بسیار واقع شود و دریا طغیان کند و بعضی
از بلاد را غرق کند و آب فرات و نیل کم باشد و بدین سبب در مدت دو ماه
در مصر قحط عظیم برآمد و مواشی و چهارپایان در صحراها نیک شود و اسب و شتر و گاو
در هر ناحیه فربه باشند و زکام در بلاد جبال و اطراف دریا بسیار شود و حبوب و میوه‌ها
در مکه معظمه بسیار و ارزان شود ولیکن فساد و آفاتی که به طبیعت بهم رسد و در آخر سال هلاک در
گوسفندان بهم رسد و در میان مشایخ عرب فتنه حادث شود و خارجی از نواحی
مشرق بیرون آید و در بلاد فارس هم و هراس عظیم از بعضی از سلاطین حادث شود و قلعه در اطراف
مشرق یا جنوب از تصرف اصحابش بیرون رود و محتمل است که یکی از آفتاب [illegible]

منخسف گردد و در مردم اضطراب پدید آید و بر پادشاه مشرق کسی خروج کند و حاجیان
بسلامت بروند و در شبی دزدی با ایشان برسد و آسیبی از وی بیابند و هر سال که
اول محرم روز سه شنبه باشد زمستان بسیار سرد باشد و برف و یخ بسیار باشد
و در بلاد جبل و در ناحیه مشرق گوسفند و عسل بسیار باشد و بعضی از درختان میوه و انگور
آفت برسد و در ناحیه مغرب و شام حادثه در آسمان ظاهر گردد که از آن
خلق بسیار بمیرند و بر پادشاه صاحب خروج قوی خروج کند و پادشاه بر او غالب
آید و در زمین فارس بعضی از غلها آفت یابد و در آخر سال نرخها گران شود
و در ولایت دیگر زراعت بسیار بعمل آید و باران بسیار ببارد و آب فرات
طغیان کند و شاید در تابستان باران بسیار ببارد و فصل پاییز نیکو گذرد و میوه
در بلاد جبل و هند و سند بسیار باشد و گندم و جو و عدس فراوان باشد
و خرما کم بعمل آید و در ارزن آفتی بهم رسد در بلاد هند و بدرختان بلاد روم و شام
آفتی برسد از سرما و در بلاد فارس از ملخ آفتی بزراعت برسد و میوه در این سال
بسیار باشد و زر کم باشد و گردو و مویز و بادام بسیار باشد و در جها

در اول سال در جمیع بلاد ارزانی باشد و پنبه کلو گران و کاه ارزان باشد و عسل فراوان
باشد و بخربزه و خیار آفتی برسد و شکار دریا بسیار شود و آفتی از سرما بکرمان و غلات
بلاد مغرب برسد و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند و در پادشاه عجم و ترک
اضطرابی حاصل شود و در میان عرب و عجم و اهل عراق قتالی بدید آید و شیخی
از مشایخ عرب کشته شود و در عربان و مواشی ایشان در آخر سال مرگی
بهم رسد و در آسمان یا ستاره دمداری بدید آید که علامت جنگ یا گرانی
باشد یا سرخی عظیمی ظاهر شود که علامت هلاک بعضی از وزرا باشد و در مصر و شام
و شغالبه طاعون بهم رسد و هر سال که اول محرم روز چهارشنبه باشد زمستان مت
وسط باشد و در تابستان بارانهای نافع ببارد و غلات و میوه ها در بلاد
جبل و بلاد شرق بسیار باشد اما مردمان بسیار بمیرند و در آخر سال در
زمین بابل و بلاد جبل آفتی بمردم رسد و زغال ایشان ارزان باشد و پادشاه
بر دشمنان غالب باشد و بروایت دیگر عسل در این سال بسیار باشد
و آب دجله طغیان کند و در بلاد شام مرگ بسیار باشد و اکثر اطفال

بمیرند و ملخ مزروعات ایشان را تلف کند و در آخر سال قحطی در میان ایشان
بهم رسد و باران بسیار در این سال ببارد که بسیاری از خانها و عمارتها
منهدم گردد و درختان خرما ضایع شود و در آخر سال خرما گران شود و برق
و رعد عظیم ظاهر گردد و بادهای شدید بوزد و بیماری بسیار باشد و زنان
آبستن بسیار بمیرند و در آخر سال در ناحیه فارس مرگ بسیار باشد
و وحشیان صحرا و مرغان شکاری بسیار باشند و بز و گاو نیکو باشد
و بیع و شرا و معاملات بسیار واقع شود و در شتران گره بهم رسید و شتران
مرگی در چهارپایان بدید آید و در فصل پائیز بیماری بسیار باشد و در اطراف مدینه
جنگ عظیم روی دهد و مشایخ و علما بمیرند و بلاد یمن از خوف و قتل و غارت
خراب شود و باز معمور گردد و در میان عربان بادیه نشین بسیار شود و شمال
بسیار بوزد و متاعها پنبه گران شود و کتان ارزان باشد و ابریشم
و حریر ارزان و نیکو باشد و در میان عرب و عجم جنگها روی دهد و عجم
غالب شود و پادشاه روم بمیرد و بزرگی از عرب بمیرد و دیالمه بسیار بمیرند و در

فصل پاییز مرض زحیر بسیار باشد و اختلاف در میان سلاطین هند بهم رسد و هشت
در بصره و ولایت های فارس حادث شود و هر سال که اول محرم روز پنجشنبه باشد
زمستان ملایم گذرد و در جمیع نواحی مشرق گندم و میوه ها و عسل بسیار باشد و
و در اول و اخر سال تب بسیار حادث شود و در زمین بابل در اخر سال تب بسیار
بهم رسد و روم را بر مسلمانان غلبه بهم رسد پس عرب بر ایشان غالب شود
مغرب و در زمین سند محاربات واقع شود و پادشاهان عرب مظفر باشند و برای
دیگر در اول سال بارش و سرما کم باشد و ابر و رعد پی باران بسیار باشد و در آخر
سال باران بسیار شود و غلات و میوه ها در همه بلاد فراوان و ارزان باشد و سندی
و در این سال نیکو باشد و شکار ماهی بسیار شود و روغن و نان گران شود و آب
نیل طغیان کند و روم بر مسلمانان حمله آورند و مسلمانان بر ایشان غالب شوند
و در بادیه جنگ بسیار شود و شاید یکی از مشایخ ایشان بقتل آید و در بعضی از شهرها
کسی بر پادشاه خود خروج کند و منهزم گردد و کارزار در اکثر بلاد خصوصا بلاد فارس
بسیار شود و دزدان دست برآورند و حکام بر رعایا ستم کنند و بادهای تند بوزد

که درختان را برکند خصوصا لحسا و قطیف و نواحی آنها و فتنه در میان عربان و پادشاه
ایشان حادث شود و پادشاه بر ایشان غالب گردد و در بلاد حبشه
و اطراف آنها کارزار بسیار شود و در بلاد فارس در آخر فصل چیان
طایفه فتنه حادث شود و فساد بسیار در آن بلاد و باین سبب ظاهر گردد
و در ناحیه دریا نیز فتنها حادث شود و در این سال مرگی در گاو بسیار باشد
ولیکن گوسفند فراوان گردد و شاید ماه منخسف گردد و هر سال اول ماه محرم روز جمعه
باشد در زمستان سرما نباشد و باران کم بیارد و آب چشمها و رودخانها
کم باشد و در بلاد جبل صد فرسنگ در صد فرسنگ غله کم باشد و مرگ در
میان همه مردمان بسیار باشد و در ناحیه مغرب گرانی باشد و بعضی از شهرها
آفت برسد و روم را بر فرس غلبه عظیم بهم رسد و بروایتی دیگر غلات
مصر و حبشه و شام کم بعمل آید گرانی در بلاد مغرب و بلاد فرنگ و اطراف اندلس
حادث شود و ارزانی بسیار در بلاد فارس بهم رسد و غلات بصره
و عراق نیکو شود و لیکن از جبر سلاطین و عمال ستمها بایشان برسد و غلات

جبل عامل و نواحی آن کم بعمل آید و انگور در بصره و شام بسیار بعمل آید و مرد صاحب شانی
در بصره کشته شود با گروه بسیار از اتباع او و میوه‌ها درین سال فراوان باشد و آب دجله
بحرهای طغیان کند و بغداد مشرف بر غرق شود و پادشاهی از پادشاهان هند بمیرد و از
اول ماه ربیع الاول تا آخر ماه جمادی الثانی دردهای بسیار در میان مردم پیدا شود خصوص
درد گلو و درد پشت و ورمهای حلق و امراض شکم و کلفت و وبا و جرب و دملهای و بسیاری
از زنان آبستن فرزند فیفکنند و بسیاری از ایشان در وضع حمل بمیرند و امیری
از شام ظاهر شود و بر مدینه حضرت رسول صلعم مستولی گردد و ملخ بر بعضی از
بلادها غالب گردد و اگر ستاره دو دم دار ظاهر شود فتنه‌های عظیم از ان بظهور
رسد و کسی بر پادشاه روم خروج کند و کردان و عمان قوی گردند و در زمین عراق
خوف و اضطراب و اختلاف بسیار پیدا شود و مرد بزرگی از جبل عامل کشته شود
و مردی بزرگ در شام بقتل رسد و در بلاد خراسان فتنه عظیم حادث شود و در اطفال
دردها پیدا شود و فتنه به حاجیان برسد و آب چشمه‌های بسیار باشد و احکام
گرفتن آفتاب در ماههای [illegible] کانه پس در هر سال که در محرم آفتاب بگیرد در آن سال

ارزانی باشد و در آخر سال دردها و بیماریها در مردم حادث شود و پادشاه بر
دشمنان ظفر یابد و زلزله حادث شود و بعد از ان بسلامت باشند
و هر سال که در ماه صفر آفتاب بگیرد در ناحیه مغرب تعب و گرسنگی مردم را روی دهد
و جنگ و کشش بسیار در مغرب بظهور آید پس در ماه ربیع صلح واقع شود
و پادشاه ظفر یابد و هر سال که در ماه ربیع الاول آفتاب بگیرد در میان مردم صلح پدید
آید و اختلاف کم باشد و پادشاه مغرب ظفر یابد و گاو و گوسفند کم باشد
و در آخر سال فراوانی بهم رسد و در بادیه در میان شتر وبا بهم رسد و هر سال
که در ماه ربیع الآخر آفتاب بگیرد در میان مردم اختلاف بسیار باشد و خلق
عظیم بقتل رسند و کسی بر پادشاه خروج کند و بیم و ترس و کشش حادث شود
و مرگ بسیار باشد و هر سال که در ماه جمادی الاول آفتاب بگیرد در روی زمین
فراخی باشد در ناحیه مشرق و مغرب و پادشاه با رعیت در مقام شفقت باشد
و با ایشان احسان نماید و پاس خاطر ایشان بدارد و در هر سال که در ماه جمادی
الثانی بگیرد مرد عظیمی در جانب مغرب بمیرد و در بلاد مصر جنگهای عظیم و کشتن بسیار
آفتاب

آفتاب

واقع شود و در بلاد مغرب در آخر سال گرانی بهم رسد و هر سال که در ماه رجب بگیرد
زمین آباد و ارزان شود و در کوهستانها و ناحیه مشرق باران بسیار ببارد و در ناحیه
فارس ملخ فرود آید اما ضرر نرساند و هر سال که در ماه شعبان آفتاب بگیرد همگی
مردم از پادشاه سالم باشند و پادشاه بر دشمنانش در مغرب ظفر یابد و در
جبل در آخر سال مرگ در میان مردم بسیار باشد و برودی برطرف شود و هر سال
که در ماه رمضان آفتاب بگیرد مردم همگی پادشاه فارس را اطاعت کنند و روم را
بر عرب غلبه عظیم بهم رسد پس ایشان بر مردم غالب شوند و غنیمت و اسیر بسیار از
ایشان بگیرند و هر سال که در ماه شوال آفتاب بگیرد و در بلاد دمشق ذریح کشش بسیار
شود و گیاه زمین در شهرهای مشرق بسیار باشد و هر سال که آفتاب در ماه ذی
قعده بگیرد باران بسیار ببارد و خرابی در ناحیه فارس بظهور آید و هر سال که در ماه
ذی حجه آفتاب بگیرد باد بسیار بوزد و درختان کم شوند و در هر شهر از شهرهای مغرب جرادی
پدید آید و گندم و جو کم و گران باشد و کسی بر پادشاه خروج کند و آزار بسیار از
پادشاه برسد و در فارس خوردنیها بسیار گران شود و در سال دیگر ارزان شود

اما آثار گرفتن ماه هر سال که ماه در محرم بگیرد در مغرب بزرگی بمیرد و میوه در بلاد جبل کم باشد
و در میان مردم خارش بدن بسیار باشد و در زمین بابل درد چشم بسیار بهم رسد و ترک
بسیار باشد و زر خاکران باشد و کسی بر پادشاه خروج کند و پادشاه بر او ظفر یابد
و لشکر او را بقتل آرد و هر سال که در ماه صفر ماه بگیرد قحط و بیماری در شهرهای
بابل حادث شود بحدی که بیم هلاک باشد پس بعد از آن باران بسیار ببارد و گیاه
زمین بسیار شود و احوال مردم نیک شود و در بلاد جبل میوه بسیار باشد و هر سال
که در ماه ربیع الاول ماه بگیرد در بلاد مغرب کشش بسیار شود و مرض یرقان در مردم
بهم رسد و در ناحیه شهرمیون بسیار باشد و در بلاد جبل کرم در سبزهای ایشان بهم رسد و جرادی
بسیار در شهر پدید آید و هر سال که در ماه ربیع الثانی ماه بگیرد آب در کوهها بسیار
باشد و فراوانی بهم رسد و ارزان باشد و آن سال مبارک باشد و پادشاه در مغرب
ظفر یابد و هر سال که در ماه جمادی الاول ماه بگیرد خون بسیار در بادیه ریخته
شود و پادشاه شام را بلای عظیم برسد و کسی بر پادشاه خروج کند و پادشاه
بر او ظفر یابد و هر سال که در ماه جمادی الآخر ماه بگیرد باران کم آید و آب کم شود

در قنوی که در حوالی کوفه است یا موصل در آن محل خرج عظیم و گرانی شود حادثه
و پادشاه بابل را بلای عظیم رو دهد و در هر سال که در ماه رجب ماه بگیرد در تمامی
مغرب طاعون و قحط پیدا شود و در بابل باران بسیار ببارد و در همه
شهرها درد چشم بسیار شود و در هر سال که در ماه شعبان ماه بگیرد پادشاه کشته
شود یا بمیرد و پسرش پادشاه شود تغییرات بالا رود و قحط در میان مردم
پیدا شود و در هر سال که در ماه رمضان ماه بگیرد در بلاد جبل سرما سخت شود و برف
و باران بسیار ببارد و آب بسیار باشد و در زمین فارس درندگان بسیار
بهم رسند و در شهرها مرگ اطفال و زنان بسیار باشد و در هر سال که در ماه
شوال ماه بگیرد پادشاه بر دشمنان غالب شود و در میان مردم بلا و فتنه بسیار شود
و در هر سال که در ماه ذی قعده ماه بگیرد شهرهای عظیم فتح شود و کنجها در بعضی از زمین ها
و کوهها پیدا شود و در هر سال که در ماه ذیحجه ماه بگیرد دم و زلزله در مغرب بسیار

و مرد فاسق و فاجر دعوی پادشاهی کند

اگر خواند دعا طمع دارم

تمت الکتاب بعون
الملک الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حکما این قول را و اتفاق　آنکه رو داشت کار عالم زین　هست در اختلاج حکم تمام
زانکه چون حرکات و احکام　چونکه عضوی جهد همی ز اعضا　با تو احوال شود گویا
خبرت میدهد ز خیر و شر　تا شوی آگه از خود و از سر　علم زین سان بسی سری تا ش
که ز قصر انش تری باشد　که ز احکام جستن اعضا　علم شاهان و دانش حکما
خسروانش عزیز داشته اند　بر خود و نقش او نگاشته اند　بزرگان خطا مسکویند
با داین علم فرخ و میمون　در جستن سر　گر کسی بر میان سر بجهد
از بلا و غم و خطر برهد　دولت و جاه و زیب فزاید　کامرانی و سیم و زر یابد
گر بر گرد سر جهد ای یار　بسعادت شود چو بلبل دستار　نیمه چپ اگر جهد بسیار
گردد از بخت و جاه برخوردار　پس سر گر جهد همه راست　با تو گویم اگر بخوانی راست

پس سر گر جهد ز نیمه چپ　برسد او بمهتری و طرب　بمقام دگر رود ناگاه
باز آید قرین نعمت و جاه　بر سر مهتران شود افسر　همه باشند پیش او کهتر
گر کسی را قفای سر بجهد　در جستن پیشانی　گر چه بیمار باشد او برهد
چونکه بجهد میان پیشانی　پس آید سفر باسانی　باز آید از آن سفر برفاه
یابد او زر و سیم و عزت و جاه　نیمه راست گر جهد بسیار　یابد او نیکنامی از احرار
نیم چپ گر جهد بیابد کام　کردم این فصل را بختم تمام　در جستن قفا
سر که او را قفا جهد بسیار　خورد از بهر خواسته تیمار　در جستن گوش
بیگمان گوش راست گر بجهد　حق تعالاش قدرتش دهد　گوش چپ گر جهد بگفتار
نفری یا داز وکند یاری　نرمه چپ اگر جهد ز دست تنگ　گردد از بهر آنکه افتد جنگ
چونکه سوراخ گوش راست بجست　دیدن دوستی امیدش هست　چونکه سوراخ چپ جهد اندک
رو و اندوه از دلش بیک　چونکه پس گوش راست بجهد بیک　بس عجب نیست گر کند
لیک او را بود بجنگ ظفر　ز منت یاد این سخن باور　گر جهد چپ از آن شود دشمن
دوستی از دلش نیکی یاد　در جستن ابروی راست　جانب راست گر جهد ابرو
پسری از دوست دهد نیکو　ابرو چپ بیابد کام　بی نیازیش باشد از ایام
از دو ابروش چون بجستمیان　در جستن چشم راست　گردد از روی دوستی شادان

گرجهد با چشم راست از راست بجهد خرمیش صیرتعات چپ با چپ جهد شود غمگین
گردد از فضل اختیار بدین [در چشم] هر که را چشم راست جست ز...
آید از جوی نیک خوی چو... خوی بد اشعار خود سازد تا رسوز...
اندرو غم چو چشم چپ بجهد شادمانی کند ز غم برهد چونکه هر دو چشم جست...
تا توان کرد و شود غلامان چونکه دنبال چشم راست بجست شادمانی امید مال...
اگر چشم چپ جهد دنبال کامرانی و جاه یابد و مال اگر چشم راست پلک زبر
بجهد کام و جاه یابد و فر پلک زیرین اگر جهد تیمار خورد از روزگار ناهموار
پلک چشم چپ از زبر چون بجهد جنگ با دشمنان اساس نهد پلک زیرین ز چپ چو...
شادمانی و عیش یابد و کام [در مژگان] چونکه مژگان چشم راست ز بر
بجهد هر که را بود ز تن... دوستی از سفر رسد ناگاه گردد او شادمان از آن...
چونکه مژگان زیر هم از راست بجهد مال و خرمی و عطاست چونکه مژگان چپ بجهد از بن
شود ایمن خلاف فتنه و زین خبر مرگ دشمنی شنود که از آن شش عظیم دور شود
چونکه مژگان چپ بجهد از زیر نا سزا گویدش حسود دلیر [در چشم]
گرد و بر گرد چشم راست اگر بجهد تهنیت شود غمخوار باز نیکو شود ز...

بر همه کارها بود فیروز [در جستن پیشانی] گر کسی را میان جهد ز دم
بر کنار آید او ز محنت و غم از زمین دگر بیابد مال یا بخواهد زنی بحسن و جمال
سر [در جستن سینه] هر سینه اگر جهد ز بناز از سوی راست گر جهد سینه
رنج یابد ز هیچ در سینه جانب چپ جهد که کاری کرد از آن کار باشدش...
هر که را معده جست ناگاهان گردد از طعن مردمان ترسان [در جستن دل]
هر که را دل جهد شود غمگین جستن دل چنین بود تعیین [در جستن دست]
گر جهد دست راست بسیاری یابد از عز و جاه مقداری ور جهد دست چپ کام...
ز و سعادت بخاص و عام رسد گر کسی را ز دست جست کتف
یابد او زر و سیم و عز و شرف کتف چپ گر جهد بود میمون آید از رنجها همه بیرون
جانب راست گر جهد پهلو روی آرد بدو غم از هر سو جانب چپ اگر جهد لیکن
گردد او از غم و الم ایمن چون جهد گاه راست جست مدام
شادمانی کند بیابد کام چون تهیگاه چپ جهد از غم خرمیها رسد بجانش مقیم
بغل چپ جهد شود شادان بغل راست را شود زیان
جانب راست گر جهد شانه چشم زخمش رسد...

جانب چپ جهد شود مهتر یابد او از زمانه دولت و فر
هر که را پشت او بجنبد تمام رنج و دشوار پیش شد ناکام
اگر انگشت نر راست جهد کام او بخت در تر بدهد دیگر انگشت اگر جهد از دست
خصم و دشنام او و بد پیوست از میانه اگر جهد انگشت باشدش شادی و طرب در مشت
دیگرش گر جهد سرافرازد نعمتی یابد و بدان سازد خرد انگشت اگر جهد از راه
میهمانی بدو رسد ناگاه اگر انگشت ز جهد هموار
بجهد جنگ باشد و پیکار گر جهد دیگری که در سر اوست باشدش کف و کوی قسم دوست
گر میانه جهد همین باشد دل و اندکی غمی باشد اگر از چپ جهد دگر انگشت
آیدش سیم و زر بسی در مشت اگر انگشت چپ جهد خردک یابد او نعمت و درم بسیار
کف پای ار جهد ز راست یقین شود او شخص سخت اندوهگین و گر از چپ جهد شود شادی
بازش آید بدست سیم و زری پای از چپ جهد شود شادان
از سفر لیک از سفر شادان باز آید رسیده و کار بکام یافته مال و عز و جاه تمام
اگر انگشت پای راست همین بجهد نیست هیچ ساکت نقل
خامیی آید از سفر بازش یا بود خرج دولت و نازش گر جهد دیگری شود در کار
نقد قیمت او رنجور گر جهد از میانی بسیار حاصل از خصومت بسیار ...

گر جهد دیگری همین باشد لیک انگشت خلاف این باشد گر جهد کام دل بیابد زود
شود از بخت خویشتن خوشنود اگر انگشت پای چپ مهتر
بجهد او رسد بدولت و فر گر کسی را ز راست کف بجهد
زر و سیمش خدا بسی بدهد گر کف چپ جهد بود میمون آید از رنجها همه بیرون
بازوی راست گر جهد یکدم غم خورد باز دل کند خرم
جانب چپ اگر جهد بازو چیزکی گم کند به پیکار او یابد آن گم شده شود شادان
گردد از خرمی لبش خندان ساعد راست گر جهد ناگاه
بد پذیرد باشی دلخواه گر جهد چپ بیابد او شاهی واو مت بی خلاف آگاهی
از سوی راست گر جهد پستان برود سوی گلشن و بستان بشنود نغمه تنها
باشد آن از علامت سودا گر جهد چپ رسد بدولت و تخت ثمر و برگ باشدش خوش بخت
جستن ناف نعمت و مالست شادی و خرمی درین فالست
گر کسی را جهد تمام شکم خوش بود باشدش علاج از غم
جانب راست گر شکم بجهد کام یابد ز دست غم برهد جانب چپ جهد شود شادان
گردد ش همه خیش آبادان هر کرا جهد شش تمام دگر
کام دل یابد و سعادت و فر زیر اگر بجهد شش بگردد شاد از همه غمی شود آزاد

گر جهد راست خصیه دولتها یا بد اندر برون ز کلفتها

چونکه گویند تا کهان بجهد مژده دولت و مراد دهد جانب راست گر جهد پستان

گویدش خصم از بی سلطان جانب چپ جهد بیاید دل شاد گردد ز بیم اعدا جان

هر که را آن راست جست بسی نیکوی با رسد ز کسی

گر جهد چپ کسی رسد بر او گوشود شادمان ز دیدن او دگر از آن راست بجهد ران

شودش جاه و مهتری افزون وگر از چپ جهد رسد شادی رسد از بخت باز آبادی

گر جهد اندرون راست ز ران شود اندوه و رنج او کم و کاست و جهد اندرون چپ ز ران

یابد او مالهای بی پایان جانب راست گر جهد زانو

شود اندوه و غمین ز مانی او گر جهد چپ هر کاو دشمن شاد گردد یقین شود ز امید

سر زانوی راست چون بجهد اگر اندک دگر فزون بجهد حاسدی نا سزای او گوید

بد او در قفای او گوید گر جهد چپ تو اگری یابد بز روسیم سروری یابد

زیر زانو اگر جهد از راست دشمنی را زبان از او گویاست گر جهد چپ کشتن او بسا

فشرد در کنج خلوتی تنها جانب چپ جهد شود روشن

هر دو چشمش بمالش دشمن نون راست گر جهد بجهد

گردد از رنج تندرست و هند چپ جهد شاد و بی نیاز شود زر و سیم سرفراز

جشن باشد ز جانب راست شادی و خرمی و لطف...

بر تر

باشد از نامرادیش دوری گر دو برگرد چشم چپ ناگاه چون جهد شاد و شیر بود ...

مردم چشم راست چون بجهد صحتش باشد از خطر برهد مردم چشم چپ جهد ... تمام

گوشه چشم راست چونکه بجست باشد ش عیش خرمی پیوست گوشه چشم سوی چپ می

جانب راست چون جهد رخسار گردد ایمن ز رنج و از تیمار چپ جهد پشانی

ر انکه کاری کند بنادانی در جستن پیشانی گرکسی را جهد همه پیشانی

مالها نی تو انگرش سازد گر زمیش استخوان بجهد ز غم و محنت جهان ...

نام بر دار مهتری گردد مال یابد توانگر ... گر جهد سوی راست

ما یه جنگ و فتنه خونه است گر جهد سوی چپ شود خمان بازز دم شود خوش حال

سر پی چو سوی راست جهد چند روز دگر ز رنج رهد اگر از چپ جهد شود دلشاد

بخشش از و بخرمی اباد چونکه سوراخ بینی ز جانب راست بجهد وقت کامرانیهاست

گر سوی چپ جهد شود بیمار در جستن دهن باز یابد خلاصی از تیمار

گوشه راست از دهن چون جست دهدش خرمی و شادی دست و گر از چپ جهد بیاید دل

رسد از مرتبه بحد کمال گرکسی را دهن تمام جهد داد نظم سخن تمام دهد

گرکسی را جهد لب بالا فتنه گردد پیش او پیدا لب زیرین جهد بیابد کام

هر دو بجهد خورد لطیف طعام در جستن زبان گرکسی را جهد زبان بسیار

اقتدش جنبک و شسته و بیکار قول اکبر سخن رواست همه کس را بدو هواش
گر کسی را جهد تمامت کام یابد او زر و جاه و رفعت و کام
از سوی راست گر جهد بسیار روزکی چند گردد او بیمار کام اگر سوی چپ جهد ناکام
دو سه روزی بغم بود مدام گر کسی را ز پیچ جهد ناچار بخند از جنبک و شسته و بیکار
ریک و جنبک او نظر بخند اول از جنبک شور و شر بجند ور کسی را ز پیچ بجهد
دوستی و صلح عطاش بود با دم مردم صفا آتی بود
گر جهد سوی راست وندانها گر کسی راست جهد خوش خو پسری آیدش لطیف و نکو
ور از چپ جهد زیاده مدام گردد او سرفراز از ایام جانب راست گر جهد بسیار
یابد او نعمت و زر بسیار اگر کسی را جهت ناخن کلاه
او طعامی خورد خوش و نیکو گر کسی را جهد همه گردن
پسری آیدش لطیف حسن گردنش گر بسوی راست بجست باشدش جاه و شرف
گر جهد چپ خلاف این باشد چون خیسن خوان ام خیسن باشد
هر که را سوی راست دوش بجست باشدش ورزش بهر ملک یابد و ...
کام در جهان بکام شود دوش چپ گر جهد بود بیکار ناگهی یابد او ز غم تیمار
کتف راست گر جهد بستر گردد او عز و جاه و نعمت ور گر جهد چپ سو دهان آزرده

چپ جهد پاشنه شود لنگ که بود شسته خفت و جنگ
جستن کعب راست عز و نجات جستن کعب چپ نشان ممات هر دو کعب ...
باز را یابد او بجاه و نعمت و فر ... جستن ... راست بران
همه کس از او شود و شادان یا تو اگر شود در رود دیگر ... پیا و جستنی ...
جستن چپ ... کند بان گردد ... تمام اختلاج ...
بسعادت بعون فضل خدای سیصد و پنج بود یا هشتاد که بطالع ...
یاد از و شاد ... تا بدش از آل فضل دل گرمی ...
جهد نظم اختلاج یاد

م م م
م

محمود و ایاز | بسم الله الرحمن الرحیم | انیسی شاملو

بحمد الله که این دیباچه راز
بتوفیق هدایت شد سرافراز
مشرف شد بنام پادشاهی
کزو سر زد شد صاحب کلاهی
لک الحمد ای نهایت ناپدید
بیادت گرمی هنگامه چند
موفق کن بخدمت خادم مجلی کن بشکر نالم را
بدل نام ترا پیوند جانست
همان شکر عطای تو امانست
نه دل گر با غمت پیوند میداشت
چه سان خود را کسی خورسند میداشت

وفا و عهد تو مرد آزمایی
طلب در راه تو بی دست و پایی
طمع با جود تو اهل قناعت
کند با رحمتت محمود طاعت
غمت یکذره در هر خانه باشد
در و شمع و فلک پروانه باشد
بیادت گر برافروزم چراغی
دمد از هر شراری تازه داغی
حرم را گر نه سودای تو دادی
بسوز عشق پروردی شمع را
بآتش آب دادی گلخن را
ازل با اولش پایان کاری

ابد با آخرش یکسان شماری

بیادش بیضه کارد مرغ امید

شود چون صبح ابستن بخورشید

جمالش گر برانداز د نقابی

شود هر ذره و گرم افشانی

رخش گر پرتو انداز د بخورشید

بماند دین اتش در آب جاوید

دران طوفان چه باشد نوح را جهد

بود طفلی که کشتی باشدش مهد

بدل ز و داشت ابراهیم سوزی

که بر روی بود اتش دلفروزی

سلیمان در رهش کمتر ز موری

حوادث

چو ایوبش بهر سو ناصبوری

مزاجش طالب پروانه چند

هوایش در سر دیوانه چند

دران خلوت که جان ها کی بار ست

خرد در هفت دریای نمار گیست

دران مجلس که در وی پیرا ریست

دران صحرا که صحت را گزار است

دو صد دریا نهان در یک شرار است

دران عالم که هستی بی نشانست

درو هر برگ کاهی که گشانست

دران دیوان که جای کارسازیست

مدار نه فلک درجه بازیست

دران کشور که شاهی بی سپاهست
دو صد پرویز خسرو خاک راهست

دران درگه که خون ریزی کمان است
نه از کفر نه از ایمان نشانست

دران دریا که گوهرهای رازست
نه خور مهره‌های حقه بازست

دران محفل که عاشق در خروش است
ملک تسبیح خود طی کرده گوش است

دران خلوت که عاشق را گذار است
جمال انبیا محتاج بار است

دران صحبت که رندان باده نوشند
نقاب کفر بر تسبیح پوشند

شبی بر تخت دولت حضرت محمود
بباطن دین نظاره کشود

تماشا گشت صحرای شمالش
حسن افکند پرتو در خیالش

که افتادش نظر بر طرفه دشتی
چو رخسار بتان خرم بهشتی

شده سرسبز از آب زندگانی
نموده خضر در وی دشتبانی

خرنگ از دمی در وی چریدی
براق آسا سوی گردون دویدی

گذشتی گر کسی زانجا بتعجیل
نظر ماندی از و از پی بصد میل

زمینش گشته سبز از لطف بسیار
بجای آب بیرون داده زنگار
اگر سودی بخاکش زاغ محنت
شدی فی الحال طاوس محبت
زمانی گرد چون هر سو گذارے
نشسته دید مرغی بر کنارے
جو دکر دلبران سبز تا بپا تار
چو مرغ روح عاشق در پرواز
بچنگل سبزه را میکند یک یک
وزان پس پیش میشد اندک اندک
بآن سبزه همان کردی منقار
که بر جان اسیران غمزه یار

شد

شد آن مزرع بیک ساعت چنان پست
که در وی سبزه شد همچون کف دست
درین اندیشه بودش دل که ناگاه
قوی اندام شیری اندر آن راه
چو وقت خشم غرش کردی آغاز
شدی با صور اسرافیل دمساز
زدی دنباله را چون بر زمین سخت
شدی گاو زمین را دل بصد لخت
بدین هیئت ستاده شیر غران
علم کرده دمی چون شیر غران
که ناگاه آهوی آمد پدیدار
در او آویخت همچون شعله در خار

زبون شد شیر مسکین پیش آهو

خیال انگیز گردید زور بازو

شده از نظارش جست از خواب

برون آمد ز خلوت خانه بیتاب

طلب فرمود حکمت پیشه چند

پی تعبیر دور اندیشه چند

که پیش آرید معنا سحر درین باب

برارید از طلسم این گنج نایاب

نشستند از دو جانب هوشمندان

بباغ نکته دانی سربلندان

همه مسند نشین بزم لاریب

همه طغراکش پروانه غیب

چنان آیینه شان پاک از کدورت

که سیرت کرده در وی کار صورت

کشیدند از پی اندیشه طرفی

ز حکمت هر یکی گفتند حرفی

پس از گفت و شنود بیکرانه

خدنگ چند را این شد نشانه

که اگر خواب برعکس وقوع است

بقصد صید سلطان رجوع است

بباید گردنش عزم سواری

که تا سیرش کند آهو شکاری

بصید

چه گردد صید گاه عشق بنیاد

دمن محمود

چه گرد و صیدگاه عشق بنیاد
نه صید انجا امان یابد نه صیاد

شکار افکن شود چون نو غزالی
نماید شیر مرد از امجالی

شود چون تیر مژگان سینه فرسای
اجل از بیم بنهد در میان پای

چو صیاد خطا صحنه گذارد
برد جان انکه در دم جان سپارد

نگاهی چون کمند انداز گردد
بلا بوسد زمین و باز گردد

کند چون ناز را عشوه جس پوش
دهد شیران دین را خواب خرگوش

چو زخم غمزه در جانی ستیزد
نمک از شوری الماس ریزد

چو شد صیاد صبح از دشت پیدا
تهی گردید ز آهو روی صحرا

چو از رخ برفکنده نقابی
روان شد هر طرف تیر شهابی

تو خود گویی کز رای صد نخچیر
شکاری از کمان می افکند تیر

شه صاحب خطر محمود غازی
برون آمد بعزم صید بازی

باهنگ سواری چون روان شد
زمین همپای هفتم آسمان شد

پرستاران چابک دررسیدند
جنیبتهای صرصر تک کشیدند
کزین گرد از میان آتش مزاجی
گرفته گردش از اندیشه باجی
ز بس آتش اثرگان گرم رو بود
بوقت پویه نوعی گرم رو بود
که جستی چون ز نعل او شراره
چو خس آتش زدی در سنگ خاره
چو باد از سوی مغرب کرد آهنگ
بماندی سایه اش از وی بفرسنگ
بهر جا گو رساندی سایه خویش
بدانجا آمدی زان سایه را پیش

بجولانش اشارت کرد چون شاه
گسست از گام سم کاسه ماه
فغان چاوشان سرگوشه بر خواست
که بر رسم ادب صفها شود راست
چو لشکرگاه بصور آرمیدند
کشیده ساغر عشرت لبالب
بسوی دشت راند القصه مرکب
سپه راندند صید از کو و صحرا
سراسر گرد میکردند یکجا
کمانداران کمانها برگشادند
عقابان شکار تا پر گشادند
ز دست بازوی چابک سواران

یکبار آنچنان شد تیر باران
که در شاخ گوزن از چوب بیشه
دو صد سوراخ شد مانند ریشه
بگرد آهوان ترکان خونخوار
صف مژگان نموده نرگس یار
بزخم سنگ نیزران در تحمل
چو عاشق با رقیبان در تنزل
زره دوده بزمان از زخم شمشیر
رسن در پای خود میدید نخچیر
گراز آنگونه شد از هوش بیهوش
که پنهان خواست شد در منی موش
ز قدرت دوختی رگ خفا گوش

بناوک خواب را در چشم خرگوش
بخون صید پالاینده دامان
قرار این بود شه را با ندیمان
که صیدی گر شود از پیش کس دور
بدست تا نیارد نیست معذور
برون شد از کمند شه غزالی
چو رخسار بتان پر خط و خالی
منقش پیکری طاوس زیبی
چو چشم دلبران مردم فریبی
چو آهوی ختن صحرا نوردی
چو فکر شکرستان دور گردی
چو لیلی نازنین و شوخ و خود رای

چو مجنون پوست پوشش وحشت پیمای
تماشا رفته از تاثیر گردون
روان لیلی اندر چشم مجنون
چریده سنبل از چشم از زلف نکویان
بدو همشیره خوبرویان
گریزان او زشب از سایه خویش
چو صاحب گنج از همسایه خویش
شده از حسرت آن لعل میگون
دل آهوی چین چون نافه پر خون
نهادی سر کجا پا چست و چالاک
دمیدی نافه مشک از دل خاک
چو آن صید از کمند شاه بگریخت

بقصد

بقصد آن سمند از جا برانگیخت
بر او ناوک کشیده تا بناگوش
کمان گوشه گذشته تا سر دوش
بذوق آنکه چون آرد بچنگش
نمی آید بدل تاب درنگش
غزال از هیبت آن آهنین چنگ
نوردیدی زمین فرسنگ فرسنگ
ز نور سینه بگشاده دهان را
برون آورده تا حد زبان را
که می چید در پایش رسن وار
فرو می بست پایش را ز رفتار
بگوشش میرساندی سرزمان باد

که صیاد تو صید دیگران باد
چو بختی رفت صید شاه از پی
بدید آمد درآن وادی یکی حی
سیه خانه گروهی همچو عشاق
بدیدار کسان چون دیده مشتاق
سری خالی ز سودای ده و شهر
گرفته کام شهد از کاسه زهر
بهر سو گله گله گوسفندان
که گرگش از طمع ببرید دندان
بیک جانب نهاده نیک و بد را
برای خصم خود پرورده خود را
غزال زهیم آن صیاد خونریز

سوی صحرا نشینان شد سبکخیز
درآمد در درون خانه چون دود
طمع از جان برید و خوش بیاسود
شه آمد در درون خانه چون شیر
ز سرتاپا مرصع همچو شمشیر
طلب کرد از درون صید حزین را
که آلاید بخون فتراک زین را
برافکندند از خرگه نقابی
عیان شد در دل شب آفتابی
جوانی کرد سر از خانه بیرون
چو گنجی کاید از ویرانه بیرون
نگاری نا تعاقل جو رسن بر دوش

وفاداری باستغنا هم آغوش
دو زلفش فتنهٔ آشفته حالان

دو ابرویش پناه نو غزالان
گشوده هندوی زلفش دکانی

بهر مویی نهاده نرخ جانی
دران بازار کامان پرخطر بود

متاع کس میاب و کس مخر بود
بشوخی فارغ از حرف بد آموز

رهبر پا پازنک شعله جانسوز
بلا و فتنه چاوشان راهش

اجل فرمان بر چشم سیاهش
رواج افزای عیش ملکا زومی

دهانش کار

در اتش ریز تخم نیک نامی
بغارت داده چشمش خانمانها

نگاهش گشته راه کاروانها
ز شوخی با خودش که صلح که جنگ

بزیکی سرزمان چون نقش ارژنگ
ورع از حسرت او مست و بی باک

بمژگان رفته ازمیخانه خاشاک
نمی شد سیر چشمش از شکرخواب

بجز ان چشم کس نشنود هندو
که چون ترکان بچوگان زیر کند گو

گشوده از لب لعل روح پرور
که ای صید کمندت سعد اکبر

زگردت چشم گردون بهره ور باد
جهان در حسب ملکت مختصر باد
زمانی کلبه ما را بر افروز
که گردد شام ما از مقدمت روز
درین غمخانه یکدم باش خوشنود
که آتش را گریزی نیست از دود
چو این صید از جفای شیر گیران
پناه آورد سوی ما اسیران
ز بهر خون بها از بره و میش
دهیمش آنچه خواهی از کم و بیش
برافشانیم پشت خان و مانها
فدای مقدمت سازیم جانها

لط

بلطافت عشق در شیرین زبانی
نهان چشمش ولی در جان ستانی
شه از نظاره غافل مست کردار
که دل را برده هندوی جگرخوار
بعشق دور از گرفتاری گمان هم
که از راه نظر دل رفت و جان هم
عنان از کف رکاب از پا برون رفت
خرد بر دامن صحرا برون رفت وآمدن
شاه بجالانان چو شد میل دلش زندان بیرون
فرود آمد چو مهر از اوج گردون
رخی خالی ز خط آیینه کردار
قدش جا کرده در دلها الف وار

اسیر کاکلش مشکین کمندان
ولیّ قاطع زنار بندان
کرفتار زنار و ایمن نباشد
مروت را تقاضا این نباشد
درآمد چون خضر در ظلمت آباد
طلب فرمود آب از سرو آزاد
بگفتا این آب پر بدبوی شور است
بر این آب التفات از عقل دور است
درین نزدیک باشد چشمه ساری
که دارد تحفه‌ای خوشگواری
منور همچو چشم پاک بینان
مصفا چون دل خلوت نشینان

رسیده عمق او تا گاو ماهی
نموده همچو عینک در سیاهی
ز صافی در جهان نازک جمالی
شده آیینه را پیدا مثالی
بحدی سرد کز بیم فسردن
نیارد عکس در وی غوطه خوردن
ز بیداد تموز و گرمی دی
پناه آورده سویش چله دی
کند گر زنگی انجا گذاری
فرو شوید ز گرد تن غباری
شود از گرد ظلمت انجنان پاک
که بتوان دید در وی عکس ادراک

گیاهی کند در نشو و نما گرد
بجای برگ چون عنبر آورد
وگر نوشد از و یک قطره انسان
شود همچون پری از دم نهان
خورد گر غوطه در وی جرم خورشید
بجای نور بخشد بدر جاوید
پی کسب لطافت آب حیوان
در و گشته چو در د ارته نشینان
گروهی از و شاقان سبک خیز
گروها برده از گلگون شبدیز
بسان باد رفتند از پی آب
بدست صبر ده دامن درین باب

کی

که بی رنجی ندانی قدر راحت
ندانی قدر راحت بی جراحت
زمانی چون گذشت از خواهش آب
شد از بی تشنگی چون شعله در تاب
دیگر گه های بجوی رحمت انگیز
زلال رحمتی بر تشنگان ریز
که وقت آمد که از سوز نهانم
چو نی آتش فتد در استخوانم
مرا خود آتشی در دل نهانست
که صد دوزخ درو دار الامانست
جوان آتش ها بن آتش شود یار
ترا آسان مرا مشکل شود کار

معاذ الله اگر طغیان نماید
بهشت و دوزخم یکسان بباید
قدح پر کرد ما و حکمت اندیش
ازان ای که خاطر داشت در پیش
ز خوشبوی شمس شرمنده اش درد
خجل گشته گهی سرخ و گهی زرد
بعجب کرد کای پاکیزه طینت
بجز خوبی مبادا همنشینت
ز روی نیک جز نیکی نزیبد
ز مهر و ماه تاریکی نزیبد
ترا با این کمال خلق و ادراک
ز مهمان بهر ای چیست امساک

من اینجا چون سپند ار در تب و تاب
تو میداری دریغ از من دمی آب
گرفتم من بدین سوزم سزاوار — سزاوار
تو خود گو گر بولایق نیست این کار
تبسم کرد خورشید جهانتاب
که ای زمری نبود این نکته در یاب
چو گستردی در اول ظل عالی
که روشن شد زرویت این حوالی
عرق در تن دل از گرما مشوش
رسیده برق سان در آب آتش
شدم در دادن آبت هراسان
که بود این رسم حکمت ناشناسان

چوان حالت بحفت شد کنون یار
چه باشد آب جان از من طلب دار

بنوعی کشته شد زین تکیه بیهوش
تو کوی جان برون بردار زره کوش

دو جا بر مرد عاشق عرصه تنگست
گر جان بر دهد عاشق هیچ ننگست

یکی انجا که یار عشق آیین
نداند کین روش مهرست یا کین

دگر جای که از معشوق یکرنگ
شود دانسته کز صلحست گر جنگ

فدای نازنینان جان عاشق
که هم دردند هم درمان عاشق

اگر این مکرم بخلط نقش می‌بست که صیاد و کر صیاد و راست

قدم ننهاد هرگز درین باغ بیا و صید دل را کردی داغ

دگر و کعبه کالای سر دوپا پوش که باد تو همچو صد سه دوش

چه آسودیم از لطف تمامت نباشد عیب اگر پرسیم هامت

خداوندم بزرگان گروهست که بحر همتش دریا شکوهست

چه فرزندش نداد چرخ ناساز منم اکنون بفرزندی سرافراز

چه شه را در بساط عشق بازی حریفا ز خوش کاری دوا بازی

زنقد پادشاهی کیسه پرداخت دو عالم را بخطان درباخت

متاع دین و دل داد و بتیغا بیرون آمد چه صید از شهر دریا

بحق و بخت با صد ناله و آه نیم انکس که میر قوم درین راه

بمن روباه و بازی کرد آهو بیا زیرا بازم آورد این سو

عجب باید کز من سرفرازی که محمودی ابل شد با ایازی

سورة البقرة وهي ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ذلك الكتاب لا ريب فيه

هدى للمتقين الذين يقيمون

الصلوة ومما رزقناهم ينفقون

أولئك على هدى من ربهم

أولئك هم المفلحون إن الذين

همه شادی همه یکسان نموده
نسیم شعله اش یکسان نموده

لعو از صحبت و از هم صحبتان دور
بجانان همنشین و زخویشتن دور

خبر داون بر زرنگ کاران شه را
که اختر در محاق افتاده مه را

خران در یافته باغ جهان را
شکست افتاده طاق آسمان را

نخ یاقوت تا کم گشته بر سنگ
گرفت آیینه اسکندری زنگ

ندیمان چون شنیده این حکایت

هر که خواند دعا طمع دارم
حاجت کرده جا که آن است ...

هم هم هم هم
هم هم
هم

بسم الله الرحمن الرحیم

منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب
قربتست و بشکر اندرش مزید نعمت هر نفسی
که فرو میرود ممد حیاتست و چون بر می آید مفرح
ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و در هر
نعمتی شکری واجب
از دست و زبان
که بر آید کز عهده شکرش بدر آید اعملوا آل داود
شکرا و قلیل من عبادی الشکور
بنده همان

به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ور نه سزاوار
خداوندیش کس نتواند که بجا آورد باران رحمت بیحسابش
همه جا رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده
پرده ناموس بندگان بگناه فاحش ندرد و
وظیفه روزی بخطای منکر نبرد ای کریمی که از خزانه
غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری دوستان را
کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری فراش
باد صبا را فرموده تا فرش زمردین بگسترد
و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات را در مهد زمین
بپرورد و درختان را بخلعت نوروزی قبای سبز ورق

در بر کرده و اطفال شاخ را بقدوم موسم ربیع کلاه
شکوفه بر سر نهاده و عصاره تاکی بقدرت او شهد
فایق شده و تخم خرما بتربیتش نخل باسق گشته ابر و باد
مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و
بغفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری در خبر است از سرور
کائنات و خلاصه موجودات و رحمت عالمیان و صفوت
آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم شفیع مطاع نبی کریم قسیم جسیم نسیم وسیم بلغ العلا
بکماله کشف الدجا بجماله حسنت جمیع خصاله کشف الدجا

ص . کمال

صلوا علیه و آله چه غم دیوار امت را که باشد چون
تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان
هر گه که یکی از بندگان گنه کار پریشان روزگار دست انابت
بامید اجابت بدرگاه حق جل و علا بردارد ایزد تعالی
در وی نظر نکند و بازش بتضرع و زاری بخواند بسیار گوید یا ملائکتی
قد استحییت من عبدی و لیس له غیری یعنی دعوتش را
اجابت کردم و حاجتش را بر آوردم که از بسیاری
دعا و زاری بنده شرم دارم کرم بین و لطف خداوندگار
گنه بنده کرده است و او شرمسار عاکفان کعبه
جلالش بتقصیر عبادت معترف که ما عبدناک حق عبادتک

و واصفان حلیهٔ جمالش بتحیر منسوب که ما عرفناک
حق معرفتک — گر کسی وصف او ز من پرسد
بیدل از بی نشان چه گوید باز — عاشقان کشتگان
معشوقند — بر نیاید ز کشتگان آواز — یکی از صاحبدلان
سر بجیب مراقبت فرو برده و در بحر مکاشفه مستغرق
شده چون ازین حالت باز آمد یکی از اصحاب بطریق انبساط
دران بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی
گفت بخاطر داشتم که چون بدرخت گل رسم دامنی
پر کنم هدیهٔ اصحاب را چون برسیدم بوی گلم چنان
مست کرد که دامنم از دست برفت — ای مرغ

سحر عشق ز پروانه بیاموز — کان سوخته را جان
شد و آواز نیامد — این مدعیان در طلبش بیخبرانند — کان را
که خبر شد خبری باز نیامد — ای برتر از خیال
و قیاس و گمان و وهم — وز هر چه گفته‌اند شنیدیم و
خوانده‌ایم — مجلس تمام گشت و باخر رسید عمر — و ما
همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم — ذکر جمیل سعدی
که در افواه عوام افتاده و صیت سخنش که در بسیط
زمین فرو رفته و قصب الجیب حدیثش که چون شکر میخورند
و رقعهٔ منشآتش که چون کاغذ زر میبرند بر فضل
و کمال و بلاغت او حمل نتوان کرد بلکه خداوند جهان

و ناصر اهل ایمان شهنشاه المعظم اتابک اعظم
مالک الرقاب والامم مولی ملوک العرب والعجم
سلطان البر والبحر وارث ملک سلیمان مظفر الدنیا
والدین ابو نصر سعد بن زنگی ادام الله وضاعف قدره
وجعل الی کل خیر مآله بکرشمه لطف خداوندی مطالعه
فرماید گر التفات خداوندیش بیارآید نگارخانه چینی
و نقش ارژنگیست امید هست روی ملال در نکشد
ازاین سبب که گلستان نه جای دلتنگیست علی الخصوص
که دیباچه همایونش بنام ابو نصر سعد بن زنگیست دیگر عروس
فکر من از بی جمالی سر بر نیارد و دیده از پشت پای خجالت

برندارد و در زمره صاحبدلان متجلی نشود مگر آنگه که متحلی
گردد بزیور قبول امیر کبیر عالم عادل مؤید مظفر منصور ظهیر
سریر سلطنت و مشیر تدبیر مملکت کهف الفقرا ملاذ الغربا مربی الفضلا
محب الاتقیا افتخار آل فارس مجد الدوله والدین غیاث الاسلام
والمسلمین عمدة الملوک والسلاطین هر که در سایه
عنایت اوست گنهش طاعت است و دشمنش دوست بهر یکی
از سایر بندگان و حواشی خدمتکاران خدمتی
معین است که اگر در ادای آن برخی تهاون نمایند هر
آینه در معرض خطاب آیند و در محل عتاب مگر برین طایفه
درویشان که شکر نعمت بزرگان واجب است و ذکر جمیل و

و دعای خیر و ادای حسن خدمت و زعیت اولی تر است

که در حضور از تصنع نزدیکتر و از تکلیف دور

پشت دوتای فلک راست شد از خرمی تا چو تو فرزند

زاد مادر ایام را حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین

خاص کند بنده مصلحت عام را دولت جاوید

یافت هر که نکونام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند

نام را گر لقمان حکیم را گفتند که حکمت را از که آموختی

گفت از نابینایان تا جای نبینند پای ننهند قدم

الخروج قبل الولوج مردیت بیازمای وانگهی زن

کن دختر مستان بخانه و شیون کن گرچه شاطر بود خروس بجنگ

چه زند

چه زند پیش بازوی روین چنگ گربه شیر است در گرفتن موش

لیک موش است در مصاف پلنگ اما باعتماد وسعت

اخلاق بزرگان که چشم از عوایب زیردستان بپوشند

و در جرایم کهتران نکوشند کلمه چند بطریق اختصار از نوادر

و امثال و حکایات و اشعار و سیر ملوک ماضی

رحمهم الله درین کتاب درج کردیم برخی از عمر گران

مایه بر وی خرج نمودیم و موجب تصنیف کتاب گلستان

این بود بماند سالها این نظم و ترتیب ز ما هر ذره

خاک افتاده جایی غرض نقشیست کز ما باز ماند که هستی

را نمی بینم بقایی مگر صاحبدلی روزی برحمت کند در حق

درویشان دعای دران روزی که مارا وقت خوش بود
ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود   مراد ما نصیحت بود
گفتیم حوالت با خدا کردیم و رفتیم   باب اول در سیرت
پادشاهان   باب دوم در اخلاق درویشان
باب سوم در فضیلت قناعت   باب پنجم در عشق و جوانی   باب ششم
در ضعف و پیری   باب اول در سیرت پادشاهان
پادشاهی بکشتن بیگناهی اشارت فرمود بیچاره در حالت
نومیدی بزبانی که داشت ملک را دشنام داد
و ناسزا گفت که گفته اند   هر که دست از جان بشوید
هر چه در دل دارد بگوید   وقت ضرورت چو نماند گریز دست

بگیرد سر شمشیر تیز   ملک پرسید که چه میگوید یکی از وزرای
نیک محضر گفت ای خداوند روی زمین میگوید والکاظمین
الغیظ والعافین عن الناس ملک را برو رحمت آمد
و از سر خون او در گذشت وزیر دیگر که ضد او بود
گفت ابنای جنس مارا نشاید که در حضرت پادشاهان
جز براستی سخن گفتن این مرد ملک را دشنام داد و ناسزا
گفت ملک روی ازین سخن درهم کشید و گفت دروغ مصلحت
آمیز به از راست فتنه انگیز است   هر که شاه آن کند
که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید   بر طاق ایوان فریدون
نوشته بد جهان ای برادر نماند بکس   دل اندر جهان

آفرین خدای و بس   مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که بسیار
کس چون تو پرورد و کشت   چو آهنگ رفتن کند جان پاک
چه بر تخت مردن چه بر روی خاک   طایفه از عرب بر
سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته و رعیت از
مکاید ایشان مرعوب و لشکر سلطان مغلوب بحکم آنکه
ملاذی منیع از قله کوهی بدست آورده بودند و ماوای
خود ساخته مدبران ممالک در دفع مضرت ایشان
مشورت کردند   درختی که اکنون گرفته است پای
به نیروی شخصی برآید ز جای   و گر همچنان روزگاری هلی
بگردونش از بیخ بر نگسلی   سر چشمه شاید گرفتن به بیل

چو پر شد نشاید گذشتن به پیل   آخر الامر مقرر شد که یکی
را بتجسس ایشان بگماشتند تا وقتی که بر سر قومی رانده بودند
و بقعه خالی ماند تنی چند از مردان واقعه دیده جنگ
آزموده را بفرستادند تا در شعب جبل پنهان شدند
و شبانگاه که دزدان باز آمدند سفر کرده و غارت
آورده چندانکه پاسی از شب درگذشت   قرص خورشید در
سیاهی شد   یونس اندر دهان ماهی شد   مردان
دلاور از کمین بدر جستند و دست یکان یکان بر کتف بستند
بامدادان بدرگاه ملک آوردند سفر کرده و غارت آورده
دزدی بگانه بار سر در آمد و چندانکه جست و جو نموده جنگ

نیافت دل تنگ شده بازگشت پارسا را خبر شد گلیمی که بر آن
خفته بود برداشت و در رهگذر دزد انداخت تا محروم نرود

شنیدم که مردان راه خدا
دل دشمنان را نکردند تنگ

ترا کی میسر شود این مقام
که با دوستانت خلافست و جنگ

معرفت وجودت اهل صفا چه در روی وچه در قفا چنانکه از پس
عیب گیرند و در پیشت بمیرند

در برابر چو گوسفند سلیم
در قفا همچو گرگ مردم خوار

شر جمله حیوانات گویند سگست
و باعتقاد خردمندان است که خر باربردار به از شیر مردم
خوار

مسکین خر اگرچه بی تمیز است
چون بار همی کشد عزیز است

گاوان و خران باربردار
به ز آدمیان مردم آزار

فی الجمله هنوز از گل بوستان بقیتی مانده بود که کتاب گلستان
تمام شد و تمام آنگه شود بحقیقت که پسندیده آید در بارگاه شاه
جهان پناه سایه کردگار و پرتو لطف پروردگار وکهف الامان المؤید
من السما المنصور علی الاعدا القاهره سراج الملة الباهره
جمال الانام مفخر الاسلام عز الدوله اتابک الاعظم شهنشاه
المعظم مالک الرقاب والامم مولی ملوک العرب والعجم سلطان
البر والبحر وارث ملک سلیمان مظفر الدنیا والدین
ابو نصر سعد بن زنگی ادام الله اقبالهما وضاعف جلالهما
وجعل الی کل خیر مآلهما بکرشمه لطف خداوندی مطالعه فرماید

گر التفات خداوندیش بیاراید
نگارخانه چینی و نقش ارتنگیست

امید هست که روی ملال در نکشد از این سبب که گلستان نه جای
دل تنگیست علی الخصوص که دیباچه همایونش بنام سعد ابوبکر
سعد بن زنگی است   صلح با دشمنان خود کن و گرت زور ترا
در قفا عیب کند در نظرش تحسین کن سخن آخر در دهن میگذرد از موذی را
سخنش تلخ نخواهی دهنش شیرین کن الحمد لله مقصود خطا ملک بود
از عهده بعضی بیرون آمد مبین آن بی حمیت را که هرگز نخواهد
وید روی نیکبختی تن آسانی گزینند چو سر را زن و فرزند بگذارد
بنحتی و در علم محاسبه چنانکه دانی اگر باجازت شما بگذارد
موجب جمعیت خاطر باشند و تقیت عمر از عهده شکر او بیرون
توانم آمد گفتمش عمل پادشاهان را ای خردمندان است

ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید برنخوری با فرومایه
روزگار مبر کز نی بوریا شکر نخوری وزیر این سخن را طوعا و کرها
پسندید و بر حسن رای ملک آفرین خواند و گفت آنچه خداوند
دام ملکه فرمود که همین حقیقت است که اگر در صحبت آن بدان
تربیت یافتی وخوی ایشان گرفتی اما بنده امیدوار است که
که بهمت صالحان تربیت پذیرد و خوی ایشان گیرد که هنوز طفلست
و سیرت بغی و عناد او در نهاد او متمکن نشده است
ما نصیحت بجای خود کردیم روزگاری درین بسر بردیم
گر نیاید بگوش رغبت کس بر رسولان بلاغ باشد و بس
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم الجمعه شهر صفر المظفر سنه ۱۱۳۲

تعالت وسرّاحوا انسابه — نهرالكفار اسلابه

لم اذوق وسوا الصفي التسا د — والعوادي العوادي والفواد

يا بهاءا لتحرتقب حاه — فهو ما معهوه الاجراه

۱۲۸۸

[illegible]

مرثیه مولانا محتشم علیه الرحمة فی المرثیه امام حسین علیه السلام

بند اول

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب
کاشوب در تمامی ذرات عالم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو
کار جهان و خلق جهان جمله در هم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
پرورده کنار رسول خدا حسین

بند دوم

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
در خاک و خون فتاده میدان کربلا

گر چشم روزگار برو فاش میگریست
خون میگذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک
زان گل که شد شکفته ببستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید
خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد
آواز العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم
کردند رو بخیمه سلطان کربلا

آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد
کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی		وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی

کاش آن زمان درآمدی از کوه تا بکوه		سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی

کاش آن زمان ز آه جهان سوز اهل بیت		یکشعله برق خرمن گردون دون شدی

کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان		سیماب وار گوی زمین بی سکون شدی

کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک		جان جهانیان همه از تن برون شدی

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست		عالم تمام غرقه دریای خون شدی

این انتقام گر نفتادی بروز حشر		با این عمل معامله دهر چون شدی

بند چهارم

آل نبی چو دست تظلم برآورند		ارکان عرش را بتلاطم درآورند

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند		اول صلا بسلسله انبیا زدند

نوبت باولیا چو رسید آسمان طپید		زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

پس آتشی ز اخگر الماس ریزها		افروختند و در حسن مجتبی زدند

وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود		کندند از مدینه و در کربلا زدند

وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان		بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند

پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید		بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند

اهل حرم دریده گریبان گشوده موی		فریاد بر در حرم کبریا زدند

بند پنجم

روح الامین نهاده بزانو سر حجاب		تاریک شد ز دیدن او چشم آفتاب

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید		جوش از زمین بذروه عرش برین رسید

نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب		از بس شکستها که بارکان دین رسید

باد آن غبار چون بمزار نبی رساند		گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند		طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید

پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش		از انبیا بحضرت روح الامین رسید

یکباره جامه در خم گردون به نیل زد		چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید

کرد این خیال وهم غلط کار کان غبار / تا دامن جلال جهان آفرین رسید کان

هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال / او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

بند ششم

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند / یکباره بر جریده رحمت قلم زنند

ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر / دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک / آل نبی چو شعله آتش علم زنند

فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت / گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند

دست عتاب حق بدر آید ز آستین / چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند بدر آید ز

جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا / در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند

از صاحب حرم چه توقع کنند باز / آن ناکسان که تیغ بصید حرم زنند

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل / شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند هفتم

روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار / خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار

مو

موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه / ابری ببارش آمد و بگریست زار زار

گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن / گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار

عرش آنزمان بلرزه درآمد که چرخ پیر / افتاد در گمان که قیامت شد آشکار

آن خیمه که گیسوی حورش طناب بود / شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار

جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل / گشتند بی عماری محمل شتر سوار

با آنکه سر زد این عمل از امت نبی / روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار

وانگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد / نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بند هشتم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد / شور و نشور و واهمه را در گمان فتاد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند / هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد

هرجا که بود آهوئی از دشت پا کشید / هرجا که بود طایری از آشیان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت / چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد | بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان | بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره هذا حسین او | سر زد چنانکه آتش از آن در جهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعة البتول | رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
این کشته فتاده بهامون حسین تست | وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی | دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست | زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این غرقه محیط شهادت که روی دشت | از موج خون او شده گلگون حسین تست
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات | کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه | خرگاه از این جهان زده بیرون حسین تست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین | شاه شهید ناشده مدفون حسین تست

تبول

چون

بند دهم

چون روی در بقیع بزهرا خطاب کرد | مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد
کای مونس شکسته دلان حال ما ببین | ما را غریب و بیکس و بی آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند | در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان | واندر جهان مصایب ما بر ملا ببین
نی نی درآ چو ابر خروشان بکربلا | طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر | سرهای سروران همه بر نیزه ها ببین
آن سر که بود پرورشش در کنار تو | غلطان بخاک معرکه کربلا ببین
آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام | یک نیزه اش ز دوش مخالف جدا ببین

بند یازدهم

یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد | کو خاک خاندان رسالت بباد داد
خاموش محتشم که دل سنگ آب شد | بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک | مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

خواموش محتشم که ازین نظم گریه خیز / روی زمین به اشک جگرگون کباب شد

خاموش محتشم که ز سوز تو آفتاب / چون آه سرد ماتمیان ماهتاب شد

خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست / دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد

خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین / جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد

خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان / در دیده اشک مستمعان خون ناب شد

تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد / بر هیچ آدمی جفایی چنین نکرد

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده / وز کین چها درین ستم آباد کرده

ای زاده زیاد نکرده است هیچکس / نمرود این عمل که تو شداد کرده

کام یزید داده از کشتن حسین / بنگر که را به قتل که دلشاد کرده

بهر خسی که خار درخت شقاوتست / در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده

با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو / با مصطفی و حیدر و اولاد کرده

خلق

حلقی که سوده لعل لب خود بر آن نبی / آزرده‌اش به خنجر بیداد کرده

ترسم ترا دمی که بمحشر در آورند / از آتش تو دود بمحشر در آورند

اگر خوانی دعا طمع دارم / زانکه من بنده گنه کارم

تم تم تم تم

تم تم تم

تم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

اقبال کرم میگزد ارباب همم را
همت نخورد نیشتر آری نعم را

از رغبت دنیا الم آشوب نگردم
زینهار پریشان نکنم زلف الم را

مهرم لسایت کشتار مسند عزت
در چشم وجود آرد هم جای عدم را

بی برگی من داغ نهد بر دل سامان
بی مهری من زرد کند روی درم را

این جوهر ذات از شرف [illegible]
سود دست جابر این در اگرچه سیم را

هرچند که در کش مکش جاه مناصب
گم نام نمودند همه دوده هم را

از نقش و نگار در و دیوار گسسته
آثار بدیدات ضیا دیدیم جم را

با گوهر آدم همه بار استند
برپای جو دارم همه اصحاب کرم

ابلهی

اما نبود وصف اضافی شرف ذات
این قوی همت بود ارباب همم را

این برتر ازین است که جهد از گهر من
مدحت ولی گوهر ذات اب عم را

وصف گل و ریحان بهوا بار نگردد
هرچند هوا عطر دهد قوت شم را

اقبال سکندر بجهان گیری لطف
برداشت سکه دست قلم علم را

الحمد که بنیاز رمز نسب بنیت
اینک بشهادت طلبم لوح و قلم را

نوبت بمن افتاد بگوید که دوران
آرایش از تو بخند مسند جم را

نی نی غلط این نغمه متوقع نشود دوم
این نغمه شنید است در قصه نعم را

دوران که بود تا کند آرایش مسند
ملک شهنشاه و عرب را عجم را

آرایش ایوان نبوت که ز تعظیم
خاک در او تاج شرف داد قسم را

روزی که شمردند عدلش ز محالات
تاریخ تولد بنوشتند عدم را

تا رایت عفو و غضبش سایه فکند
جنات متصور نشد آرام ارم را

تا شاهد علم عملش چهره بنفروخت
معلوم نشد فایده کیف و کم را

آنجا که سبکروحی آید بتکلم
ز آسیب گرانی بخرد گوش اصم را

تا سر ز دهم نوا ز حکم کواکب
تغییر دهد همت و نظم العظم را

انعام تو بر دوخته چشم و دهن آز
زان گریه دهد روشنی دل که سوخت
در کوی تو تبدیل کند مردمک چشم
از بس شرف گوهر تو می تقدیر
تا حکم نزول تو در این دار نوشت
از روز که امکان چشم حادثه را
تا کون ترا اصل مهمات نخواندند
تا مجمع امکان وجوب ننوشتند
تا نام ترا اختر فهرست نکردند
تقدیر یک ناقه نشانیده دو محمل
عرفی شتاب این ره نعت صحرا
شد از که شوان سک آهنک سر دون
شایسته بدست از که سپید در شهر
کیرم که حر و حصر کند با نعتش

احسان تو بشکافته هر قطره یم را
روشنگری آینه انصاف تو هم را
اجزای وجود تو اجزای قدم را
از روز که بگذاشتی اقلیم قدم را
صد ره بعبث بار تراشید قلم را
در سایه انصاف تو نیست حسم
نشنید قضا ترجمه لفظ ام را
مورد متعین نشد اطلاق اعم را
شیرازه مجموعه نبستند کرم را
سلمای حدوث تو لیلای قدم را
آهسته که ره بردم نعت قدم را
مدح شه کونین مدح کی و جم را
شایسته جنس جه لباره جه لم
انجم صد اختر کنال و رقم را

ثنا با عطایت که از آن کام که دانی
از باغ نعیمش ده و انعام و میسر
دائم نرسد ذره بخورشید ولیکن
هر چند طبیعی بود این نقص بفرمای
هر گاه که در مدح تو اعزم ز تحبشای
تحصیل ثواب و شرف نسبت نعمت

نومید نسل عرفی محروم رم را
او دوزخ هیبت تحفه باغ ارم را
شوق طیران بخشد ار بابت سم را
تا جلوه دهد فیض تو اسیر کرم را
گر مدح ندانم من حیران شده دم را
اینجاست که اندیشه بکون کرد علم را

مدح تو کنم که نه ز اخلاص از غم
از سکده چون او رم آهوی حرم را

م م م
م

قصیده در مدح ... بسم الله الرحمن الرحیم ... مطلع

پیوسته کاه گیست که گویند چهر اس
کای اوج عرش سطح حضیض ترا مماس

منقار بند کرده رستی هزار جای
تا اولین دریچه او طایر قیاس

آورده گوشوار مرصع برشوه عرش
گروی علوشان بستاند بالتماس

نی سایه اش لباس بر کرده گر علو
نی گر بوده نور مهر زر اندوده لباس

خوارشید انجم از بسکه نور بار داران درجوالیش

گر بشنود نسیم هوای حریم او
مغز نوبهار هجوم آورد عطاس

گفت آسمان مرا که بگو این چه منظر است

گو فیض نه و هم نشان داد و نه قیاس

گفتم که عرش منت زحاجت و لب گزید
گفتا نعوذ بالله ازین طمع در اساس

شرمی بکن چه عرش و چه کرسی به بارها
گفتم بصرفه حرف زن ای ناشناس

این قصر و جاه و واسطه آفرینش است
یعنی علی جهان معانی امام ناس

انجا که لطف او عمل کیمیا کند
زر التماس طلامت از نحاس

معجونی از بلاهت خصم شعور اوست
کیفتی که کرده قضا نام او نعاس

ای از شمیم زلف عروسان خلق تو
پیچیده در مشام نسیم صبا عطاس

نه اطلس فلک نشود عطف دامنش
بر قد کهتر پای تو دوزند اگر لباس
دشمن چو یافت حزم ترا کف بازخل
چون بخت بخواب که فارغ شدی ز پاس
با صیقل ضمیر تو چون عکس آینه
مرئی شود ز ظل بدن صورت حواس
لیل و نهار نسبتشان منعکس شود
گر ره ضیا کند ز ضمیر تو اقتباس
زلفین مهوشان نپذیرند صید دل
عفو تو عام سازد اگر منع احتباس
حفظ تو گر دمی امان در دهد بجز
شاید که سطح آب شود شعله مماس
گر مایه جهان جلال ترا بود

الم

از مهر و ماه جام ... سبز طاس
جاه ترا سپهر بمسندی بود که هست
از آفتاب و شعشعه زر گردنش طاس
شاهانم که چون فرس طبع زین کنم
گیرد بدوش غاشیه عجز بو فراس
فرمان دهی نداشته چون من جهان نظم
وین حرف با ظهیر توان گفت بی هراس
طرز کلام خسرو کجا این روش کجا
نسناس را کسی نشمارد ز نوع ناس
در شعر من چکار کند ناخن حسود
پس فارغست خوشه پروین ز جور داس
نظم حسود و شعر مرا در میان بود

بعدی که واقعست میان احمد و بابر

عرفی بنسبت بهده بهر دغا برار

تو ذجلیل عز و جل زنت التماس

الْبریز باد جام جنابت موافقت

تا ست گرم دوره این وار گونه طاس

[illegible]

نی خوشته باد [illegible]

هر که خواند دعا طمع دارم

[illegible]

[illegible]

این رساله ایست بسم الله الرحمن الرحیم و تعبیر در بیان تعبیر خواب
از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده اند [illegible]
از این کتاب بهره مند شود [illegible] خواب در کتابها طلب نمودیم و یافتیم و در این مختصر
بدانکه خواب چهار قسم است اول خواب خیال دویم خواب [illegible] سیم خواب [illegible]
چهارم [illegible] خواب خیال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اگر بخواب [illegible]
اگر [illegible]
[illegible] اگر [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
مال عظیم [illegible] اگر کسی بخواب بیند [illegible] اگر بیند [illegible]
بیند که [illegible] اگر بیند [illegible] اگر بیند [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible]

اگر امن [illegible] شود در [illegible] خلق شرف [illegible] و اندک رنجور شود [illegible]
بر خیرد اگر در خواب بیند که [illegible] کار خوف [illegible] از [illegible]
بیند که [illegible] مال عظیم [illegible] و در [illegible] شود اگر در خواب بیند که [illegible]
دار [illegible] بود [illegible] اگر بیند که [illegible] بود [illegible] اگر بخواب بیند [illegible]
[illegible] حلال [illegible] اگر آب صاف بیند [illegible] اگر آب تیره بخواب بیند
[illegible] شود اگر بیند که آب بسیار بخورد [illegible] اگر بیند
از [illegible] صاف بود [illegible] خلق شود و اگر بیند که [illegible]
غسل میکند از گناه پاک شود اگر [illegible] اگر بیند که در آب غرق شد [illegible]
بر [illegible] و سلامت [illegible] نعمت عظیم یابد و [illegible] هر نوع آب بخواب بیند [illegible]
نعمت [illegible] اگر تیره [illegible] باشد **فصل چهارم** اگر آتش [illegible] بخواب بیند [illegible]
اگر آتش [illegible] بیند [illegible] شود اگر بیند که [illegible] روز [illegible]
بیند که آتش [illegible] و [illegible] در جه [illegible] هر نوع که بیند [illegible]
باشد اگر کسی بیند که از [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اگر در خواب بیند که [illegible]

وقتی آید مال یابد اگر بیند که [illegible] شود اگر بیند که [illegible] اگر [illegible]
طعام [illegible] در صلاح دنیا و آخرتش [illegible] و کدام هر نوع [illegible]
و اگر در خواب بیند که از آسمان [illegible] در ذخیره آخرت [illegible]
که بیند که [illegible] بصلاح آید و همه غمها از وی برود [illegible]
فرشته را در خواب بیند که [illegible] اگر بیند که [illegible]
از کار بد [illegible] شود اگر [illegible] هر نوع که بیند نیکی بود **فصل [illegible]** [illegible]
از دریا خیر و نفع [illegible] در جهه دنیا باشد و [illegible] که [illegible] بیند [illegible]
در جهه دنیا باشد [illegible] یاقوت و لعل و مرجان و اگر گندم بخواب بیند [illegible]
چو بخواب بیند [illegible] شود اگر زر [illegible] اگر [illegible] بیند [illegible]
اگر [illegible] اگر [illegible] شود اگر [illegible] بخواب بیند [illegible]
روزی [illegible] در جه آخرت باشد اگر [illegible] بیند [illegible]
اگر سیب بیند [illegible] اگر [illegible] بیند [illegible]
که در خواب [illegible] هر وقت [illegible] **[illegible]** اگر [illegible]
[illegible] اگر نقره بیند [illegible] اگر [illegible]

[illegible] ۱۶

وغم شود اگر بیند که از شهری خراب [illegible] یا مناره شهر آباد ویران شد پادشاه زوال شود

اگر در خواب بیند که باران بسیار بر وی [illegible] شد [illegible] آمد شد و [illegible]

شهری اگر [illegible] بیند [illegible] اگر [illegible] بیند که [illegible]

بسیار [illegible] از هر نوع [illegible] صلاح و نعمت و فراخی شد فصل ششم اگر در خواب بیند [illegible]

[illegible] اگر بیند که [illegible]

[illegible] بیند [illegible] اگر بیند [illegible]

بخواب بیند [illegible] اگر جامه بیند در خواب [illegible]

[illegible] اگر [illegible] بیند از زنان [illegible] سیاه بیند [illegible]

سفید [illegible] اگر جامه [illegible] بیند نعمت حلال [illegible] از هر نوع که [illegible]

اگر کسی [illegible] بخواب بیند [illegible] از هر نوع که [illegible]

[illegible] اگر [illegible] بخواب بیند [illegible] اگر بیند که [illegible]

بیند که [illegible] از هر نوع که بیند نعمت [illegible] اگر [illegible] بخواب بیند

[illegible] اگر بیند که [illegible] اگر بیند [illegible]

[illegible] اگر بیند [illegible]

اگر بیند که ستاره [illegible] اگر بیند در میان قومی [illegible]

در میان قوم [illegible] از هر نوع [illegible] آسمان و ستارگان و ماه را [illegible] اگر [illegible]

بخواب بیند در کار بزرگ شود اگر [illegible] نعمت و خرمی [illegible] از هر نوع که [illegible]

بکار رسد مال و فراخی و عیش شد اگر [illegible] در خواب بیند که [illegible]

از غم برآید اگر بیند که [illegible] اگر بیند که [illegible]

اگر بیند که با فرزندان [illegible] اگر بیند که [illegible]

اگر بیند که در میان [illegible] اگر بیند که در درختان [illegible] و آب روان [illegible]

حریص گردد اگر بیند که [illegible] از غراب و زاغ [illegible] اگر بیند که [illegible]

[illegible] اگر بیند که مرغان جمع آمده [illegible] اگر بیند که [illegible]

وبال [illegible] اگر بیند که [illegible] اگر بیند که [illegible]

بصلاح [illegible] اگر بیند که مرغ خانگی در خواب بیند [illegible] اگر کبوتر بیند [illegible] اگر

کلاغ بیند در میان خلق مشهور شود اگر کنجشک بیند [illegible]

نعمت [illegible] از هر چه بخواب بیند [illegible]

حق اگر در خواب بیند که [illegible] اگر [illegible]

۸۱ برگ